

دوران انتقال به کار صلح آمیز

احیای اقتصاد ملی

﴿فایل اول﴾

\* از آثار منتخب لنین  
\* در یک جلد  
\* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴  
\* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

-----  
\* بازنویس: حجت برزگر  
\* تاریخ: ۱۳۸۸/۰۶/۱۴ (۲۰۰۹/۰۹/۰۵ میلادی)  
\* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:  
melh9000@yadoo.com و melh9000@comhem.se , melh9000@tele2.se

### فهرست

صفحه	عنوان
۴	۱- <u>طرح اولیه قطعنامه دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه</u> در باره وحدت حزب
۷	۲- <u>طرح اولیه قطعنامه دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه</u> در باره انحراف سندیکالیستی و آنارشیمیستی در حزب ما
۱۱	۳- <u>سخنرانی در کنگره کشوری کارگران حمل و نقل روسیه</u> ۲۷ مارس سال ۱۹۲۱ .....
	• «سخنرانی در کنگره...»، پس از بازنویسی اولین بار در مورخه ۱۳۸۲/۱۱/۰۵ توزیع شد. حجت. ب.
۲۳	۴- <u>برفقای کمونیست آذربایجان، گرجستان، ارمنستان،</u> داغستان و جمهوری کوهستان .....
۲۶	۵- <u>در باره مالیات جنسی. اهمیت سیاست نوین و شرایط آن</u>
۲۶	* بجای مقدمه
۲۶	* در باره اقتصادیات معاصر روسیه. از رساله سال ۱۹۱۸

- ۳۷ \* راجع به مالیات جنسی، آزادی بازرگانی، امتیازها
- ۵۴ \* نتایج و استنتاجات سیاسی
- ۶۰ \* نتیجه
- ﴿در باره مالیات جنسی﴾، در تاریخ ۱۳۸۱/۰۱/۳۱ و  
در مورخه ۸۳/۰۴/۰۱ بطور مجزا توزیع گردید. ح. ب. ﴿
- ۶۲ \* توضیحات

## ۱- طرح اولیه قطعنامه دهمین کنگره حزب کمونیست

### روسیه در باره وحدت حزب (۳۲۰)

۱. کنگره توجه تمام اعضای حزب را به این نکته معطوف میدارد که وحدت و همپیوستگی صفوف حزب و تأمین اعتماد کامل بین اعضاء حزب و نیز تأمین کار واقعاً متفقانه ای که واقعاً مظهر وحدت اراده پیش آهنگ پرولتاریا باشد، در لحظه کنونی، که یکسلسله عوامل باعث تشدید تزلزل در محیط اهالی خرده بورژوازی کشور میگردد، ضرورت خاصی دارد.

۲. و اما از همان قبل از آغاز مباحثه عمومی حزبی در باره اتحادیه ها، در حزب برخی علائم فعالیت فراکسیونی آشکار گردید بدین معنی که گروه هائی با پلاتفرم خاص پدید آمدند که تا حدود معینی در طریق عزلت جوئی و برقراری انضباط گروهی میکوشیدند. چنین علائمی از فعالیت فراکسیونی مثلاً در یکی از کنفرانس های حزبی مسکو (نوامبر سال ۱۹۲۰) و خارکف، خواه از طرف گروه موسوم به «اپوزیسیون کارگری» (۳۲۱) و خواه تا اندازه ای از طرف گروه موسوم به «مرکزیت دموکراتیک» (۳۲۲) وجود داشت.

لازمست که تمام کارگران آگاه بزیانبخشی و مجاز نبودن هرگونه فعالیت فراکسیونی آشکارا پی ببرند، زیرا این فعالیت، هر قدر هم نمایندگان گروه های جدا جدا خواستار حفظ وحدت حزب باشند، ناگزیر عملاً موجب تضعیف کار متفقانه و تشدید تلاشهای مکرر و مجدانه ای میگردد که دشمنان حزب، که خود را به حزب دولتی چسبانده اند، در راه عمیق کردن تقسیم بندی و استفاده از آن برای مقاصد ضد انقلابی، بعمل می آورند.

استفاده ای که دشمنان پرولتاریا از هرگونه انحرافی از خط مشی کمونیستی به تمام معنی پیگیر مینمایند. شاید بتوان گفت با نهایت وضوح در مورد شورش کرونشتات (۳۲۳) متظاهر گردید که در آن بورژواهای ضد انقلابی و گارد سفیدها در کلیه کشورهای جهان بمنظور سرنگون ساختن دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه حتی در مورد پذیرفتن شعارهای نظام شوروی نیز فوراً از خود آمادگی نشان دادند. در این شورش اس ارها و بطور کلی بورژواهای ضد انقلابی در کرونشتات از شعارهای قیام باصطلاح بخاطر حاکمیت شوروی علیه دولت شوروی روسیه استفاده کردند. این حقایق کاملاً ثابت مینماید که گارد سفیدها برای تضعیف و واژگون ساختن تکیه گاه انقلاب پرولتری روسیه میکوشند و میدانند چگونه خود را برنگ کمونیست ها و حتی چپ ترین کمونیستها در آورند. شبنامه های منشویکی که در آستان شورش کرونشتات

در پتروگراژ منتشر گردید نیز بهمینسان نشان میدهد که چگونه منشویکها از اختلاف نظرها و برخی از نطفه های فراکسیون بازی در داخل حزب کمونیست روسیه استفاده کردند تا بدینوسیله عملاً شورشیان کرونشئات و اس ارها و گارد سفیدها را ترغیب نمایند و از آنها پشتیبانی کنند، در حالیکه خود را در گفتار مخالف شورش و طرفدار حکومت شوروی وانمود میساختند منتها با باصطلاح اصلاحات کوچکی.

۳. فعالیت تبلیغاتی در این مسئله باید از یکطرف عبارت باشد از توضیح مبسوط زیان و خطر فراکسیون بازی از لحاظ وحدت حزب و عملی ساختن وحدت اراده پیشاهنگ پرولتاریا بعنوان شرط اساسی موفقیت دیکتاتوری پرولتاریا و از طرف دیگر باید عبارت باشد از توضیح خود ویژگی شیوه های تاکتیکی نوین دشمنان حکومت شوروی. این دشمنان که به بی نتیجه بودن ضد انقلابی که تحت لوای آشکار گارد سفیدی باشد یقین حاصل کرده اند، اکنون تمام مساعی خود را بکار میبرند تا اختلاف نظرهای موجوده در حزب کمونیست روسیه را دستاویز خود قرار دهند و ضد انقلاب را بنحوی از انحاء از راه انتقال حکومت بدست پیروان آن سایه روشن سیاسی که از لحاظ ظاهر بیش از همه با قبول حکومت شوروی شباهت دارد، بجلو سوق دهند.

این تبلیغات باید تجربه انقلابهای پیشین را نیز، روشن سازد. تجربه ای که در آن ضد انقلاب از آن اپوزیسیون حزبی که بیش از همه به حزب افراطی انقلابی نزدیک بود پشتیبانی میکرد تا دیکتاتوری انقلابی را متزلزل و منقرض سازد و بدینوسیله راه را برای پیروزی کامل بعدی ضد انقلاب یعنی سرمایه داران و ملاکین باز نماید.

۴. در مبارزه عملی علیه فعالیت فراکسیونی باید هر یک از سازمانهای حزب به مؤکدترین نحوی مراقبت نمایند که هیچگونه اقدامات فراکسیونی بعمل نیاید. انتقاد مطلقاً ضروری از نقصانهای حزب باید طوری ترتیب داده شود که هر پیشنهاد عملی بشکل حتی الامکان صریحتری بیدرنگ و بدون هیچگونه اهمالی برای بحث و اتخاذ تصمیم درباره آن به ارگانهای رهبری محلی و مرکزی حزب فرستاده شود. هر انتقاد کننده ای باید علاوه بر این در مورد شکل انتقاد موقعیت حزب را در بین دشمنان احاطه کننده آن در نظر گیرد و از لحاظ مضمون انتقاد باید با شرکت مستقیم خود در کارهای اداری و حزبی رفع اشتباهات حزب یا اعضاء جداگانه آنرا عملاً آزمایش نماید. هر تحلیلی از خط مشی عمومی حزب یا بررسی تجربه عملی آن، واری اجرای تصمیمات آن، بررسی اسلوبهای رفع اشتباهات و غیره باید بهیچوجه در معرض بحث مقدماتی گروه هائی قرار نگیرد که بر اساس «پلاتفرم» معین و

غیره تشکیل میشوند، بلکه باید منحصراً در معرض بحث مستقیم کلیه اعضاء حزب قرار گیرد. برای این منظور کنگره دستور میدهد «ورقه بحث و انتقاد» و مجموعه های مخصوصی بنحوی منظم تر منتشر گردد و همواره کوشش شود که انتقاد به ماهیت امر مربوط باشد و بهیچوجه شکلهائی بخود نگیرد که بتواند به دشمنان طبقاتی پرولتاریا کمک نماید.

۵. کنگره با رد اصولی آن انحراف بسوی سندیکالیسم و آنارشیسم، که قطعنامه مخصوصی به تحلیل آن اختصاص داده شده است و با دادن مأموریت به کمیته مرکزی برای محو کامل هرگونه فراکسیون بازی، در عین حال اعلام میدارد که در باره مسائلی که مثلاً مورد توجه خاص گروه باصطلاح «اپوزیسیون کارگری» بود، یعنی تصفیه حزب از وجود عناصر غیر پرولتر و غیر قابل اعتماد، مبارزه با بوروکراتیسم، بسط دموکراتیسم و فعالیت مبتکرانه کارگران و غیره، هر نوع پیشنهاد عملی باید با نهایت دقت بررسی شود و در کار عملی مورد آزمایش قرار گیرد. حزب باید بداند که در مورد این مسائل ما کلیه اقدامات ضروری را عملی نمی‌نمائیم، زیرا با یک سلسله موانع گوناگون روبرو هستیم. حزب با رد بی‌امان باصطلاح انتقادی که غیر عملی و فراکسیونی است، بطور خستگی‌ناپذیر و با آزمایش شیوه های نوین و استفاده از هرگونه وسائلی مبارزه خود را علیه بوروکراتیسم و در راه بسط دموکراتیسم و فعالیت مبتکرانه و کشف و افشاء و طرد کسانیکه خود را به حزب چسبانده اند و غیره ادامه خواهد داد.

۶. بدینجهت کنگره کلیه گروه هائی را که بر اساس پلاتفرم های گوناگون تشکیل شده اند (از قبیل گروه «اپوزیسیون کارگری»، «مرکزیت دموکراتیک» و غیره) بدون استثناء منحل اعلام مینماید و دستور انحلال بیدرنگ آنها را میدهد. کسانیکه از اجرای این قرار کنگره سرپیچی نمایند بیچون و چرا و بیدرنگ از حزب اخراج خواهند شد.

۷. بمنظور برقراری انضباط اکید در داخل حزب و در تمام کار ادارات شوروی و نیل به حداکثر وحدت در عین برانداختن هرگونه فراکسیون بازی، کنگره به کمیته مرکزی اختیار میدهد، در صورت تخطی از انضباط یا احیاء فراکسیون بازی و یا توسل به آن کلیه مجازاتهای حزبی را تا اخراج از حزب بکار برد و در مورد اعضاء کمیته مرکزی آنها را بمرحله نامزدی کمیته مرکزی تنزل دهد و حتی بعنوان اقدام نهائی از حزب اخراج نماید. شرط بکار بردن این اقدام نهائی در مورد اعضاء کمیته مرکزی و نامزدهای عضویت کمیته مرکزی و اعضاء کمیسیون تفتیش باید تشکیل پلنوم کمیته مرکزی با دعوت کلیه نامزدهای عضویت کمیته مرکزی و کلیه اعضاء کمیسیون تفتیش باشد. اگر یک چنین جلسه عمومی مرکب از

مسئولیت‌دارترین رهبران حزب با دو سوم آراء خود تنزل عضو کمیته مرکزی را به مرحله نامزدی کمیته مرکزی یا اخراج از حزب ضروری شمرد، آنوقت چنین اقدامی باید بیدرنگ عملی گردد (۳۲۴).

در سال ۱۹۲۱ در کتاب: «دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه. شرح تندنویسی شده (۸-۱۶ مارس ۱۹۲۱)» در مسکو بچاپ رسید.

## ۲- طرح اولیه قطعنامه دهمین کنگره حزب کمونیست

### روسیه در باره انحراف سندیکالیستی

#### و آنارشیستی در حزب ما

۱. طی ماههای اخیر در صفوف حزب علناً یک انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی پدید گردیده است که اتخاذ قطعیت‌ترین تدابیر را در رشته مبارزه مسلکی و نیز تصفیه و بهبود حال حزب ایجاب مینماید.

۲. انحراف نامبرده یک قسمت نتیجه داخل شدن منشویکهای سابق و همچنین کارگران و دهقانانی به صفوف حزب است که هنوز جهان بینی کمونیستی را کاملاً فرا نگرفته اند ولی این انحراف بطور عمده نتیجه تأثیر عناصر خرده بورژوازی در پرولتاریا و در حزب کمونیست روسیه است، عناصری که در کشور ما فوق العاده نیرومندند و ناگزیر موجب نوسان بسمت آنارشیسم میشوند. بویژه در لحظاتی که وضع توده ها بر اثر نیامد حاصل و عواقب بینهایت خانمانسوز جنگ شدیداً وخیم گردیده و، در نتیجه مرخص کردن افراد ارتش کثیرالعهده، صدها هزار دهقان و کارگری که نمیتوانند فوراً منابع صحیحی برای تأمین معاش خود بیابند، ویلان و سرگردان شده اند.

۳. مکملترین مظهر تئوریک این انحراف و مشخصترین مظهر آن (شق دیگر: یکی از مکملترین مظهر این انحراف و غیره) تزها و سایر آثار مطبوعاتی گروه باصطلاح «اپوزیسیون کارگری» است. مثلاً تز زیرین در این مورد بحدکافی شاخص است: «اداره امور اقتصاد ملی به کنگره مولدین سراسر روسیه تعلق دارد که در اتحادیه های حرفه ای تولیدی متحد میگردند

و این اتحادیه ها ارگان مرکزی را انتخاب مینمایند که تمام امور اقتصاد ملی جمهوری را اداره میکند».

اندیشه هائی که پایه این تز و تزهای کثیر نظیر آنرا تشکیل میدهد، بعلت گسست کامل آنها با مارکسیسم و کمونیسم و نیز با نتایج تجربه عملی کلیه انقلابهای نیمه پرولتری و انقلاب پرولتری کنونی، از لحاظ تئوریک مطلقاً نادرست است.

اولاً مفهوم «مولد»، هم پرولترها و هم نیمه پرولترها و هم مولدین کوچک کالا را دربر میگیرد و بدینسان با مفهوم اساسی مبارزه طبقاتی و با این خواست اساسی که طبقات دقیقاً از یکدیگر تمیز داده شوند، از بیخ و بن مغایرت دارد.

ثانیاً تکیه روی توده های غیر حزبی یا کرشمه بازی با آنها، که در تز مذکور منعکس است، نیز بهمینسان عدول از مارکسیسم است.

مارکسیسم به ما می آموزد (و این آموزش نه تنها رسماً از طرف تمام انترناسیونال کمونیستی، ضمن تصمیمات دومین کنگره (سال ۱۹۲۰) کمینترن در باره نقش حزب سیاسی پرولتاریا، تأیید شده بلکه عملاً نیز بوسیله انقلاب ما تأیید گردیده است) که فقط حزب سیاسی طبقه کارگر، یعنی حزب کمونیست، قادر است آنچنان پیشاهنگی را برای پرولتاریا و همه توده زحمتکش متحد کند و تربیت نماید و متشکل سازد که به تنهایی بتواند در برابر تزلزلات خرده بورژوا منشانه ناگزیر این توده و در برابر سنتهای ناگزیر و عود تنگ نظری سندیکالیستی یا خرافات سندیکالیستی در بین پرولتاریا ایستادگی نماید و تمام فعالیت متحده همه پرولتاریا را رهبری کند، یعنی پرولتاریا را از لحاظ سیاسی رهبری کند و توسط وی تمام توده های زحمتکش را تحت رهبری خود قرار دهد. بدون این عمل دیکتاتوری پرولتاریا محال است.

درک نادرست نقش حزب کمونیست در مورد روشش نسبت به پرولتاریای غیر حزبی و سپس نقش عامل اول و دوم در مورد تمامی توده زحمتکشان، از لحاظ تئوریک عدول کامل از کمونیسم و انحرافیت بسوی سندیکالیسم و آنارشیزم، همان انحرافی که سرپای نظریات گروه «اپوزیسیون کارگری» بدان آغشته است.

۴. دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه اعلام میدارد که کلیه تلاشهایی را نیز که گروه نامبرده و سایر افراد، با استناد به ماده پنجم بخش اقتصادی برنامه حزب کمونیست روسیه یعنی ماده ایکه به نقش اتحادیه ها اختصاص دارد، برای دفاع از نظریات اشتباه آمیز خود بعمل می آورند، از بیخ و بن نادرست می‌شمرد. این ماده حاکی از آنستکه «اتحادیه ها باید



به این نتیجه نائل آیند که اداره امور تمامی اقتصاد ملی را بعنوان یک کل اقتصادی واحد عملاً و تماماً در دست خود متمرکز نمایند» و «بدینطریق بین دستگاه اداری دولتی مرکزی و اقتصاد ملی و توده های وسیع زحمتکشان» از راه «جلب» این توده ها «به شرکت در کار مستقیم اداره امور اقتصادی» «ارتباط ناگسستنی برقرار سازند».

برنامه حزب کمونیست روسیه در همان ماده شرط مقدماتی ایجاد چنین وضعی را که اتحادیه ها «باید بدان نائل آیند» پروسه ای اعلام میدارد که بموجب آن «اتحادیه ها از قید تنگنظری صنفی خود هر چه بیشتر رها میگردند» و اکثریت «و بتدریج سراسر همه» زحمتکشان را در بر میگیرند.

سرانجام برنامه حزب کمونیست روسیه در همان ماده تأکید میکند که اتحادیه ها «اکنون دیگر بر وفق قوانین جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و بنا بر پراتیکی که معمول گردیده است در کلیه ارگانهای محلی و مرکزی اداره امور صنایع شرکت میوزند».

سندیکالیستها و آنارشئیستها، بجای منظور داشتن این تجربه عملی شرکت در اداره امور و بجای آنکه این تجربه را، از طریق تطبیق کامل آن با موفقیت های حاصله و اشتباهات رفع شده، بیش از پیش تکامل دهند، شعار مستقیم «کنگره ها یا کنگره مولدین» را که ارگانهای اداره امور اقتصادی را «انتخاب مینمایند» مطرح میسازند. نقش رهبری و تربیتی و تشکیلاتی حزب در مورد اتحادیه های پرولتاریا و نقش پرولتاریا در مورد توده های نیمه خرده بورژوا و صرفاً خرده بورژوا زحمتکشان بدینطریق بکلی مسکوت گذارده میشود و نفی میگردد و بجای ادامه و اصلاح کار عملی ایجاد شکلهای جدید اقتصاد که حکومت شوروی بدان دست زده است نتیجه ای حاصل میگردد که عبارتست از تخریب این کار بشیوه آنارشئیستی خرده بورژوایی که فقط میتواند جریان را به پیروزی ضد انقلاب بورژوایی منجر سازد.

۵. کنگره حزب کمونیست روسیه، علاوه بر آنکه نظریات گروه نامبرده و گروه ها و افراد مشابه آن را از لحاظ تئوریک نادرست میشمرد و روش متخذه آنها نسبت به تجربه عملی ساختمان اقتصادی، که توسط حکومت شوروی آغاز شده است، از بیخ و بن خطا میداند، از لحاظ سیاسی نیز این نظریات را خطای عظیمی میشمارد و آنها را اصولاً برای موجودیت دیکتاتوری پرولتاریا خطر سیاسی مستقیمی محسوب میدارد.

در کشوری نظیر روسیه، تفوق عظیم عناصر خرده بورژوایی و ویرانی و فقر و بیماری های همه گیر و نیامد حاصل و شدت فوق العاده احتیاج و بدبختی مردم، که همه نتیجه ناگزیر جنگ است، - موجب بروز بسیار شدید نوساناتی در روحيات توده های خرده بورژوا و نیمه

پرولتر میگردهد. سمت این نوسانها گاه متوجه تحکیم اتحاد این توده ها با پرولتاریا است و گاه متوجه احیای بورژوازی. تمام تجربه همه انقلابهای قرنهای هجدهم و نوزدهم و بیستم با وضوح مطلق و بنحوی کاملاً مقنع نشان میدهد که - در صورت بروز کوچکترین ضعفی در وحدت و نیرو و نفوذ پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا، از این نوسانات هیچ چیزی جز احیای قدرت و مالکیت سرمایه داران و ملاکین، نمیتواند حاصل آید.

بدینجهت نظریات «اپوزیسیون کارگری» و عناصر نظیر آن نه تنها از لحاظ تئوریک نادرست است، بلکه از لحاظ عملی نیز مبین تزلزلات خرده بورژوائی و آنارشستی است و عملاً خط مشی متین رهبری کننده حزب کمونیست را تضعیف مینماید و بدشمنان طبقاتی انقلاب پرولتری کمک میکند.

۶. بر اساس کلیه این مطالب، کنگره حزب کمونیست روسیه ضمن رد قطعی اندیشه های مذکور، که مبین انحراف سندیکالیستی و آنارشستی است، مراتب زیرین را ضروری میدانند. اولاً مبارزه مسلکی پیوسته و سیستماتیک علیه این اندیشه ها؛ ثانیاً کنگره تبلیغ این اندیشه ها را با عضویت در حزب کمونیست روسیه ناهمساز میشمارد.

کنگره ضمن اینکه به کمیته مرکزی مأموریت میدهد این تصمیمات ویرا به مؤکدترین نحوی بموقع اجرا گذارد، در عین حال خاطر نشان میسازد که در نشریات و مجموعه ها و نوشته های دیگری که باین مسائل اختصاص دارد، میتوان و باید جائی را تخصیص داد، که در آن اعضاء حزب در مورد کلیه مسائل مذکور به مبسوط ترین نحوی با یکدیگر تبادل نظر نمایند.

در سال ۱۹۲۱ در کتاب: «دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه. شرح تندنویسی شده (۸-۱۶ مارس سال ۱۹۲۱)» در مسکو بچاپ رسید.

### ۳- سخنرانی در کنگرهٔ کشوری

#### کارگران حمل و نقل روسیه

۲۷ مارس سال ۱۹۲۱

رفقا، اجازه دهید مقدم بر هر چیز از حسن استقبال شما سپاسگذاری نمایم و به همینسان به شما پاسخ داده کنگرهٔ شما را درود گویم. (کف زدنهای پرشور). قبل از پرداختن به موضوعیکه مستقیماً به وظائف کنگرهٔ شما و کارهای شما و انتظارات حکومت شوروی از کنگرهٔ شما مربوطست، رخصت دهید سخن را کمی از دورتر آغاز نمایم. هم اکنون ضمن عبور از تالار شما، پلاکاتی را دیدم که روی آن نوشته شده بود: «سلطنت کارگران و دهقانان را پایانی نیست». من پس از خواندن این پلاکات عجیب، که درست است در جای معمولی نبود و در گوشه ای قرار داشت (شاید بدین علت که کسی حدس زده است پلاکات مناسب نیست و آنرا کنار کشیده است)، با خود گفتم: ببین ما در بارهٔ چه مطالب مقدماتی و اساسی دچار سوء تفاهم و ادراک نادرست هستیم. در واقع هم اگر سلطنت کارگران و دهقانان را پایانی نمیبود، معنایش چنین میشد که سوسیالیسم هرگز بوجود نخواهد آمد، زیرا سوسیالیسم معنایش محو طبقات است و تا زمانیکه کارگران و دهقانان باقی هستند معلوم میشود طبقات گوناگون باقی مانده اند و بالنتیجه سوسیالیسم کامل نمیتواند وجود داشته باشد. لذا، در حالیکه با خود میاندیشم که چگونه سه سال و نیم پس از انقلاب اکتبر هنوز نزد ما پلاکتهائی تا ایندرجه عجیب، گرچه کمی کنار کشیده شده است، وجود دارد، همچین باین اندیشه افتادم که لابد در مورد شایعترین و رایجترین شعارهای ما نیز هنوز سوء تفاهمات فوق العاده زیادی وجود دارد. مثلاً همهٔ ما در سرود خود میخوانیم که اکنون ما به نبرد نهائی و قطعی مشغولیم و این یکی از شایعترین شعارهائیست که ما به انواع مختلف آنرا تکرار مینمائیم. ولی من میترسم که اگر از بخش اعظم کمونیستها سؤال شود که شما اکنون علیه چه کسی به نبرد مشغولید - که البته نبرد نهائی نیست، این کمی مبالغه است، بلکه یکی از نبردهای نهائی و قطعی است - بیم دارم که عدهٔ معدودی به این پرسش پاسخ صحیح بدهند و این نکته را بدرستی درک نمایند که ما اکنون علیه چه چیزی یا چه کسی به یکی از نبردهای نهائی و قطعی مشغولیم. و من گمان میکنم که در همین بهار کنونی، بمناسبت وقوع آن حوادث سیاسی که توجه های وسیع کارگران و دهقانان را بخود معطوف

داشته است، لازم باشد بار دیگر این مسئله که ما در این بهار کنونی، همین حالا، علیه چه کسی به یکی از نبردهای نهائی و قطعی مشغولیم، از نو مورد بررسی قرار گیرد و یا لااقل برای بررسی آن کوشش شود. اجازه دهید روی این مسئله مکث نمایم.

برای فهم این مسئله بعقیده من باید بار دیگر بنحوی هر چه دقیقتر و هر چه هشیارانه تر، به توجه نظر در آن نیروهای پرداخت که برابر یکدیگر ایستاده اند و مبارزه آنها است که هم سرنوشت حکومت شوروی و هم بطور کلی مسیر و تکامل انقلاب پرولتری، یعنی انقلاب در راه سرنگونی سرمایه را خواه در روسیه و خواه در سایر کشورها تعیین میکند. این نیروها کدامند؟ گروهبندی آنها علیه یکدیگر چگونه است؟ آرایش این نیروها در حال حاضر چگونه است؟ هرگونه حدت سیاسی، که اندکی جدی باشد، و هرگونه تحول جدید در حوادث سیاسی، ولو چندان بزرگ هم نباشد، همواره باید هر کارگر متفکر و هر دهقان متفکر را متوجه این مسئله سازد، که چه نیروهای وجود دارند و گروهبندی آنها چگونه است. و تنها هنگامیکه ما بتوانیم بدرستی و در نهایت هشیاری، بدون توجه به تمایلات و خواهشهای خود، این نیروها را در نظر گیریم، خواهیم توانست در مورد سیاست خود بطور کلی و در مورد وظائف فوری خویش نیز نتایج درست بگیریم. لذا به من اجازه دهید هم اکنون این نیروها را باختصار توصیف نمایم.

این نیروها بطور عمده و کلی و اساسی سه تا هستند. من مطلب را از آن نیروئی که از همه به ما نزدیکتر است یعنی از پرولتاریا شروع میکنم. این نیروی نخست است. این نخستین طبقه مخصوص است. همه شما این مطلب را بخوبی میدانید و خود در میان این طبقه زندگی میکنید. وضع وی اکنون چگونه است؟ در جمهوری شوروی این همان طبقه ایست که سه سال و نیم قبل زمام حکومت را بدست آورد و طی این مدت سلطه یعنی دیکتاتوری خود را عملی نموده است، این همان طبقه ایست که بیش از کلیه طبقات دیگر طی این سه سال و نیم رنج کشیده، طاقت آورده، زجر دیده و متحمل محرومیت و مصیبت گردیده است. این سه سال و نیمی که بخش اعظم آن به جنگ داخلی حیاتی و مماتی حکومت شوروی علیه تمام جهان سرمایه داری صرف گردید، چنان مصائب و محرومیت و قربانیهای را برای طبقه کارگر، برای پرولتاریا در بر داشت و هرگونه احتیاج ویرا چنان شدت داد که در جهان هیچگاه نظیر آن دیده نشده است. و موضوع عجیبی پیش آمد. طبقه ایکه سلطه سیاسی را بدست خود گرفت، واقف بود که به تنهایی این سلطه را بدست خود میگیرد. این معنی در خود مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا مستتر است. این مفهوم فقط هنگامی معنی دارد که یک طبقه میدانند به تنهایی

زمام قدرت سیاسی را بدست خود میگیرد و نه خود و نه سایرین را با حرفهائی در باره حکومت «همگانی خلق، با انتخابات همگانی و مورد تقدیس همه خلق» نمیفریبد. عده دوستانان چنین لفاظیهای، همانطور که شما همه بخوبی میدانید، بسیار زیاد و حتی مافوق زیاد است، ولی بهر حال اینها در عداد پرولتاریا نیستند، زیرا پرولترها بدین نکته پی برده و در قانون اساسی جمهوری نوشته اند که سخن بر سر دیکتاتوری پرولتاریاست. این طبقه میفهمید که زمام حکومت را به تنهایی و در شرایط فوق العاده دشواری در دست میگیرد. وی این دیکتاتوری را به همان طریقی عملی ساخته است که هر دیکتاتوری را عملی میسازند یعنی وی سلطه سیاسی خود را با حداکثر پایداری و با اراده ای خلل ناپذیر عملی ساخته است. و ضمناً طی این سه سال و نیمی که از دوران سلطه سیاسی وی میگذرد، در معرض آنچنان مصائب و محرومیت و گرسنگی قرار گرفته و وضع اقتصادی وی چنان به وخامت گرائیده، که هیچ طبقه ای در تاریخ نظیر آنرا بخود ندیده است. لذا روشن است که در نتیجه این شدائد مافوق طاقت انسانی، ما اکنون با خستگی و نزاری خاص و فرسودگی مخصوص این طبقه روبرو هستیم.

چگونگی این امر میسر گردید که در کشوری که پرولتاریای آن نسبت به بقیه اهالی اینقدر کم عده است، در کشور عقب مانده ای که رابطه اش با کشورهای دارای پرولتاریای کثیرالعهده تر و آگاه و با انضباط و متشکل توسط نیروهای نظامی مصنوعاً قطع شده بود، با وجود مقاومت و تهاجمات بورژوازی سراسر جهان، یک طبقه توانست حاکمیت خود را مجری سازد؟ چگونه اجرای چنین امری در جریان سه سال و نیم میسر گردید؟ از کجا ویرا پشتیبانی کردند؟ میدانیم که پشتیبانی از داخل کشور، توسط توده دهقانان انجام گرفت. من اکنون به این نیروی دوم میپردازم، ولی نخست باید تجزیه و تحلیل نیروی اول را بپایان رساند. من گفتم و هر یک از شما در زندگی رفقای خود در فابریک ها و کارخانه ها و تعمیرگاهها و کارگاهها مشاهده کرده است و میدانند که مصیبت این طبقه هیچگاه مثل دوران دیکتاتوری خود بدیندرجه عظیم و حاد نبوده است. هیچگاه خستگی و فرسودگی کشور بدرجه کنونی نرسیده بود. پس چه عاملی باین طبقه برای تحمل این محرومیت ها نیروی معنوی داده است؟ واضح و کاملاً مبرهن است که وی میبایست برای غلبه بر این محرومیت های مادی از یکجائی نیروی معنوی کسب نماید. موضوع نیروی معنوی و پشتیبانی معنوی، همانطوریکه میدانید، موضوعیست مبهم و همه چیزی را میتوان نیروی معنوی تلقی نمود و همه چیزی را میتوان در این مفهوم گنجانید. برای احتراز از این خطر، - یعنی گنجانیدن یک چیز مبهم یا

پندار آمیز در مفهوم نیروی معنوی، – من از خود میپرسم که آیا نمیتوان علائمی برای تعریف دقیق آنچیزیکه به پرولتاریا نیروی معنوی داد تا محرومیت‌های مادی بیسابقه ناشی از سلطه سیاسی خود را تحمل نماید، پیدا کرد؟ من تصور میکنم که اگر پرسش بدینسان مطرح گردد پاسخ دقیقی برای آن پیدا خواهد شد. از خود سؤال کنید که آیا اگر در کنار جمهوری شوروی بجای کشورهای پیشرو، کشورهای عقب مانده قرار داشتند، این جمهوری میتواند آنچه را که طی این سه سال و نیم تحمل نموده است، تحمل کند و در برابر تهاجمات گارد سفیدها، که مورد پشتیبانی سرمایه داران کلیه کشورهای جهان بودند، از موجودیت خود با احراز موفقیت دفاع نماید؟ کفایت این سؤال را از خود بکنیم تا در پاسخش هیچگونه تردیدی نداشته باشیم.

شما میدانید که طی سه سال و نیم ثروتمندترین کشورهای جهان همه به ضد ما می‌جنگیدند. آن نیروی نظامی که در مقابل ما ایستاده بود و از کلچاک و یودنیچ و دنیکین و ورانگل پشتیبانی مینمود بر نیروی نظامی ما بارها و بمراتب و مطلقاً برتری داشت – شما اینرا خوب میدانید زیرا همه شما در جنگ شرکت کرده اید. شما بخوبی میدانید که اقتدار همه این دول اکنون نیز بمراتب بیش از ماست. پس چگونه این امر میسر گردید که آنها به غلبه بر حکومت شوروی تصمیم گرفتند و غلبه نیافتند؟ چگونه چنین امری میسر گردید؟ ما برای این سؤال پاسخ دقیقی داریم. این امر بدانجهت میتواند وقوع یابد و بدانجهت میسر گردید که پرولتاریای کلیه کشورهای سرمایه داری با ما بود. حتی در آن مواردی هم که وی علناً تحت نفوذ منشویکها و اس ارها بود – در کشورهای اروپا اینها نام دیگری دارند – باز از مبارزه علیه ما پشتیبانی نمیکرد. سرانجام کارگران، در نتیجه گذشته‌های اجباری سرکردگان در قبال توده‌ها این جنگ را عقیم گذاشتند. این ما نبودیم که پیروز شدیم، زیرا نیروهای نظامی ما ناچیز است، آنچه موجب پیروزی شد این بود که دولت‌ها نمیتوانستند تمام نیروی نظامی خود را علیه ما بکار برند. کارگران کشورهای پیشرو بدرجه ای عامل تعیین کننده سیر جنگ هستند که برخلاف تمایل آنها نمیتوان جنگ کرد و سرانجام آنها، با مقاومت منفی و نیمه منفی خود، جنگ بر ضد ما را عقیم گذاشتند. این واقعیت بیچون و چرا باین سؤال که پرولتاریای روس از کجا نیروی معنوی کسب کرد که توانست سه سال و نیم ایستادگی نماید و پیروز گردد دقیقاً پاسخ میدهد. نیروی معنوی کارگر روس این بود که وی از پشتیبانی و کمکی که در این مبارزه از طرف پرولتاریای کلیه کشورهای پیشرو اروپا نسبت به وی مبذول شد باخبر بود و آنرا احساس میکرد و درک مینمود. آنچه جهت تکامل جنبش کارگری را به

ما نشان میدهد اینستکه در این اواخر در جنبش کارگری اروپا حادثه ای بزرگتر از انشعاب احزاب سوسیالیست در انگلستان، فرانسه، ایتالیا و سایر کشورها اعم از مغلوب و فاتح که کشورهای با فرهنگ گوناگون و درجه تکامل اقتصادی مختلف هستند، روی نداده است. در کلیه کشورها حادثه عمده این سال عبارت از این بوده است که از احزاب در هم شکسته و کاملاً ورشکست شده سوسیالیستها و سوسیال دموکراتها که روسی آنها منشویک ها و اسارها هستند، حزب کمونیست تشکیل گردیده است که بر پشتیبانی تمامی عناصر پیشرو طبقه کارگر متکی است. و البته هیچ شکی نیست که اگر بجای کشورهای پیشرو کشورهای عقب مانده، که در آنها توده های پرولتری نیرومند یافت نمیشود، علیه ما به پیکار برمیخواستند، آنگاه ما نه تنها سه سال و نیم، بلکه سه ماه و نیم هم دوام نمی آوردیم. کارگران کشورهای پیشرو، علی رغم اکاذیبی که امپریالیستها در میلیونها نسخه روزنامه در باره حکومت شوروی شایع میساختند و علی رغم مساعی «پیشوایان کارگری»، یعنی منشویکها و اسارها، که میبایست مبارزه کارگران را بنفع ما عقیم گذارند و عقیم هم می گذاردند، باز از ما پشتیبانی نمودند؛ آیا اگر پرولتاریای ما بر هواخواهی این کارگران متکی نبود، میتوانست نیروی معنوی داشته باشد؟ پرولتاریای ما که بعلت کم عده بودن خود ضعیف بود و بر اثر مصائب و محرومیت ها رنج فراوان کشیده بود، با اتکاء بر این پشتیبانی پیروز شد، زیرا نیروی معنوی وی پرتوان بود.

اینست نیروی اول.

نیروی دوم – آن نیرویست که بین سرمایه تکامل یافته و پرولتاریا قرار دارد. این نیرو خرده بورژوازی یا دارندگان خرده پا هستند، آلهائی هستند که در روسیه اکثریت قاطع اهالی را تشکیل میدهند، – یعنی دهقانان. این نیرو بطور عمده از خرده مالکین و از کشاورزان کوچک تشکیل میشود. از ده نفر نه نفر آنها چینند و جز این نمیتوانند باشند. اینها در مبارزه حاد سرمایه علیه کار شرکت همه روزه ندارند، مکتبی ندیده اند، آنها را شرایط اقتصادی و سیاسی زندگی بهم نزدیک نمیکند، بلکه جدا میسازد و یکی را از دیگری دور میکند و به میلیونها دارنده خرده پای منفرد تبدیل مینماید. اینها واقعیات است که همه شما آنرا بخوبی میدانید. هیچگونه کلکتیو و کلخوز و کمون زودتر از سالهای متمادی نمیتواند این وضع را دگرگون سازد. این نیرو، در پرتو انرژی انقلابی و فداکاری بیدریغ دیکتاتوری پرولتری، بقدری زود با دشمنان دست راستی خود یعنی طبقه ملاکین تصفیه حساب کرد که نظیر آن هرگز دیده نشده بود، طبقه ملاکین را بکلی برانداخت و با سرعتی بینظیر سلطه آنها را از بین برد. ولی

بسرعتی که سلطه آنها را برانداخت، به سرعتی که خود به بهره برداری از زمینهای متعلق به همه خلق می پرداخت و با همان قطعیتی که اقلیت ناچیز کولاک ها را قلع و قمع می نمود، با همان سرعت هم خود به خرده مالک تبدیل می شد. شما میدانید که دهات روسیه طی این مدت همتراز شده اند. تعداد بزرگاران بزرگ و دهقانانی که بزرگاری ندارند کاهش یافته و تعداد دهقانان میانه حال افزایش پذیرفته است. دهات ما طی این مدت جنبه خرده بورژوائی بیشتری بخود گرفته است. این طبقه مستقلی است، طبقه ایست که پس از محو و طرد ملاکین و سرمایه داران یگانه طبقه ای میشود که قادر است در برابر پرولتاریا بایستد. بدین سبب نابخردانه است که روی پلاکاتها نوشته شود: سلطنت کارگران و دهقانان را پایانی نیست.

شما میدانید که این نیرو از لحاظ روحیات سیاسی خود چگونه نیروئی است. این نیرو نیروی نوسانست. این موضوع را ما در انقلاب خود در تمام اطراف و اکناف کشور مشاهده کرده ایم: در روسیه بشیوه خود، در سیبری بشیوه خود، در اوکراین بشیوه خود، ولی همه جا نتیجه یکی بوده است: این نیرو نیروی نوسانست. این نیرو را مدت مدیدی اس ارها و منشیوها بدنبال خود میکشیدند: هم به کمک کرنسکی، هم در دوران کلچاک، هم زمانیکه در سامارا مجلس مؤسسان برپا بود و هم در زمانیکه مایسکی منشیوک در خدمت کلچاک یا پیشینیان وی وزیر بود و غیره. این نیرو بین رهبری پرولتاریا و رهبری بورژوازی نوسان میکرد. ولی چرا این نیرو که اکثریت عظیمی را تشکیل میدهد، خود خویشان را رهبری نمیکرد؟ زیرا شرایط اقتصادی زندگی این توده چنانست که نمیتواند خودش متحد و همپیوسته شود. این مطلب برای هر کسی که تسلیم قدرت کلمات میان تهی در باره انتخابات همه خلقی، مجلس مؤسسان و «دموکراسی» نظیر آن نمیشود، روشن است. این «دموکراسی» صدها سال مردم را در کلیه کشورها تحمیق میکرد و در کشور ما اس ارها و منشیوها صدها هفته در عملی ساختن آن کوشیدند و «هر بار آزرگار در همون مکان معلوم» با شکست مواجه شدند. (کف زدن حضار.) ما از روی تجربه شخصی خود میدانیم — سیر تکامل تمام انقلابها هم، هر آینه دوران نوین یعنی فرضاً صد و پنجاه سال اخیر را ماخذ گیریم، — اینموضوع را در سراسر جهان تأیید میکند که همه جا و همیشه نتیجه حاصله درست چنین بوده است: کلیه تلاشهایی که خرده بورژوازی بطور اعم و دهقانان بالاخص بعمل آورده اند برای آنکه از نیروی خود آگاه گردند و اقتصاد و سیاست را بشیوه خودشان هدایت نمایند تاکنون همه بشکست انجامیده است. یا تحت رهبری پرولتاریا و یا تحت رهبری سرمایه داران — شق ثالثی وجود ندارد. کلیه کسانی که در آرزوی این شق ثالث هستند، پنداربافان و موهوم پرستان پوچ اند.



سیاست و اقتصاد و تاریخ دست رد بسینه آنها میگذارد. تمامی آموزش مارکس نشان میدهد که چون دارنده خردۀ پا مالک وسائل تولید و زمین است، لذا از مبادله بین آنها حتماً سرمایه و پابپای آن تضاد بین سرمایه و کار پدید می آید. مبارزه سرمایه با پرولتاریا ناگزیر است و قانونیست که در سراسر جهان خود را نشان داده است و کسیکه نخواسته باشد خود خویشتن را بفریبد، نمیتواند این موضوع را نادیده انگارد.

از همین واقعیات اساسی اقتصادیست که این نکته مستفاد میشود که چرا این نیرو نمیتواند خود خویشتن را متظاهر سازد و چرا تلاش در این راه همواره در تاریخ کلیه انقلابها به شکست انجامیده است. هرگاه پرولتاریا موفق نشود انقلاب را رهبری نماید، این نیرو همیشه تحت رهبری بورژوازی قرار میگیرد. در کلیه انقلابها وضع بدینمنوال بوده است و البته روسها هم با روغن مقدس تطهیر نشده اند و اگر بخواهند در جرگه ذوات مقدس در آیند، چیزی جز مضحکه از آب در نخواهد آمد. بدیهیست که رفتار تاریخ با ما هم همانگونه است که با دیگران. برای همه ما تمام این مطالب از آنجهت بویژه روشن است که همه ما دوران کرنسکی را گذرانده ایم. در آنزمان عده رهبران سیاسی عاقل و با معلومات و دارای تجربه فراوان سیاسی و کشورداری و آماده برای پشتیبانی از دولت صد بار بیش از آن عده ای بود که بلشویکها از خود داشتند. اگر همه صاحبان مشاغلی را که بر ضد ما کارشکنی میکردند و وظیفه کارشکنی بر ضد دولت کرنسکی را، که بر منشویکها و اس ارها متکی بود، در برابر خود قرار نمیدادند، بحساب آوریم، آنوقت می بینیم که این قبیل اشخاص اکثریت عظیمی را تشکیل میدادند. و با این وصف این دولت با شکست مواجه گردید. پس عللی وجود داشت که علی رغم این تفوق عظیم قوای روشنفکر و تحصیل کرده، که به کشورداری عادت نموده بودند و دهها سال قبل از آنکه زمام حکومت کشور را بدست خود گیرند بر این فن مسلط بودند، بر آنها غلبه حاصل گردید. شقوق دیگر این آزمایش در اوکراین و دُن و کوبان نیز بعمل آمد و همه جا نتیجه اش یکی بود. وقوع تصادف در اینجا ممکن نیست. قانون اقتصادی و سیاسی نیروی دوم چنین است: یا تحت رهبری پرولتاریا – که راهی دشوار است ولی میتواند آنها را از زیر سلطه ملاکین و سرمایه داران بیرون بکشد – و یا تحت رهبری سرمایه داران، نظیر جمهوری های پیشرو دموکراتیک و حتی آمریکا، که در آن هنوز هم تقسیم مجانی زمین بکلی پایان نیافته (به هر تازه واردی ۶۰ دسیاتین زمین مجاناً داده میشود؛ تصور شرایطی از این بهتر ممکن نیست!) و این امر کار را در آنجا به تسلط کامل سرمایه منجر ساخته است.

این بود نیروی دوم.

در کشور ما این نیروی دوم در حال نوسانست و فوق العاده خسته شده است. بارهای انقلاب بدوش این نیرو فشار می آورد و در سالهای اخیر این فشار بیش از پیش شدت مییابد: خشکسالی، اجرای تعهدات در مورد سهمی که بمناسبت تلف شدن دامها به وی تعلق میگیرد، نبودن علوفه و غیره. با چنین وضعی معلومست که این نیروی دوم، یعنی توده دهقانان، دچار نومیدی گردیده است. این نیرو نمیتوانست در فکر بهبود وضع خود باشد، با وجود آنکه از دوران محو ملاکین سه سال و نیم گذشته است و این بهبودی جنبه ضروری بخود میگیرد. ارتش مرخص شده نمیتواند برای خود کار صحیحی پیدا کند. و بدینجهت این نیروی خرده بورژوا به عنصر آنارشیستی بدل میگردد که خواستههای خود را بصورت آشوب متظاهر میسازد.

نیروی سوم بر همه معلومست. این نیرو ملاکین و سرمایه داران هستند. در کشور ما اکنون این نیرو دیده نمیشود. ولی یکی از حوادث بسیار مهم و یک درس بسیار مهم هفته های اخیر یعنی حوادث کرونشتات بمثابه آذرخشی بود که واقعیت را فروزانتر از هر چیز روشن ساخت.

اکنون هیچ کشوری در اروپا وجود ندارد که عناصر گارد سفید در آنجا نباشند. تعداد مهاجرین روسی را تا هفتصد هزار نفر تخمین میزنند. اینها سرمایه داران فراری و آن توده کارمندانی هستند که نمیتوانستند خود را با حکومت شوروی دمساز نمایند. این نیروی سوم را ما نمیبینیم، زیرا به خارجه رفته است، ولی این نیرو وجود دارد و به اتفاق سرمایه داران سراسر جهان عمل مینماید و این سرمایه داران ویرا نیز نظیر کلچاک، یودنیچ، ورانگل، بوسیله تأمین مالی و بشیوه های دیگر مورد پشتیبانی خود قرار میدهند، زیرا آنها از خود دارای یک شبکه ارتباطی بین المللی هستند. این افراد را همه بخاطر دارند. شما البته در روزهای اخیر به نقل قولها و قطعات فراوانی که در روزنامه های ما از جراید گارد سفیدها نقل شده و حوادث کرونشتات در آنها تفسیر گردیده است، توجه کرده اید. طی روزهای اخیر این حوادث را بورتسلف، صاحب امتیاز روزنامه ای در پاریس، توصیف کرده و میلیوکف نیز حوادث مزبور را ارزیابی نموده است — شما البته همه اینها را خوانده اید. چرا روزنامه های ما به اینموضوع اینقدر توجه کرده اند؟ آیا این صحیح است؟ آری صحیح است. زیرا باید دشمن خود را خوب شناخت. از هنگامیکه این دشمن به خارجه گریخته است چندان دیده نمیشود، ولی متوجه باشید که وی خیلی زیاد دور نرفته است و حداکثر بیش از چند هزار ورست فاصله

ندارد و حال که باین فاصله رسیده خود را پنهان نموده است. این دشمن صحیح و سالم است، زنده است، منتهم فرصت است. بهمین جهت باید مراقب وی بود، بویژه که اینها فقط فراریان ساده نیستند. خیر، اینها دستیاران مستقیم سرمایه جهانی هستند و بحساب این سرمایه امرار معاش مینمایند و به اتفاق آن عمل میکنند.

شما البته همه توجه کرده اید که چگونه نقل قولهای اقتباسی از روزنامه های گارد سفید، که در خارجه منتشر میگرددند در کنار نقل قولهای اقتباسی از روزنامه های فرانسه و انگلستان بچاپ میرسیدند. اینها یک گروه نغمه سرا و یک ارکستر هستند. البته در چنین ارکسترهایی دیریزوری وجود ندارد که پیس را از روی نت هدایت نماید، دیریزور این ارکستر سرمایه بین المللی است که آنرا بشیوه ای نامشهودتر از عصای دیریزوری هدایت میکند، ولی اینکه این یک ارکستر واحد است، مطلبی است که از روی هر نقل قولی باید برای شما روشن باشد. آنها اظهار میداشتند که اگر شعاری تحت عنوان «حکومت شوروی بدون بلشویکها» اعلام گردد ما با آن موافقیم. میلیوکف هم این مطلب را با وضوح خاصی تفسیر مینماید. وی تاریخ را دقیقاً آموخته است و کلیه معلومات خویش را با آموختن تاریخ روس در روی گرده خویش تروتازه ساخته است. وی نتیجه بررسیهای بیست ساله مربوط به رشته پروفوسوری خود را با بررسی شخصی بیست ماهه تحکیم نمود. وی اظهار میدارد که اگر شعار عبارت بشود از حکومت شوروی بدون بلشویکها، — من طرفدار آنم. در خارجه یعنی در پاریس معلوم نیست که آیا این یک انتقالیست اندکی براست و یا اینکه انتقالیست اندکی بچپ یعنی بسوی آنارشیستها. در خارجه معلوم نیست که در کرونشئات چه میگردد، ولی میلیوکف می گوید: «آقایان سلطنت طلبان شتاب نوزید و با فریادهای خود مانع کار نشوید». او اظهار میدارد که اگر انتقال بسوی چپ باشد من حاضرم از حکومت شوروی علیه بلشویکها طرفداری کنم.

اینست آنچه که میلیوکف مینویسد و مطلقاً هم صحیح است. او از تاریخ روس و نیز از ملاکین و سرمایه داران چیزهایی آموخته و مدعی است که حوادث کرونشئات بهر حال کوششی است برای ایجاد حکومت شوروی بدون بلشویکها؛ فقط اندکی بسوی راست، اندکی با بازرگانی آزاد و اندکی با مجلس مؤسسان. به حرف هر منشویکی که گوش بدهید همه این مطالب را حتی شاید بدون اینکه از این تالار بیرون بروید خواهید شنید. اگر شعار حوادث کرونشئات اندک انحرافی بسمت چپ باشد یعنی حکومت شوروی باضافه آنارشیستها باشد که مولود بدبختیها و جنگ و ترخیص ارتش هستند، پس چرا میلیوکف طرفدار این حکومت است؟ زیرا او میداند که انحراف میتواند یا بسوی دیکتاتوری پرولتری باشد و یا بسوی سرمایه داران.

در غیر اینصورت قدرت سیاسی نمیتوانست وجود داشته باشد. با اینکه نبرد ما نهائی نبوده بلکه یکی از نبردهای نهائی و قطعی است، باز یگانه پاسخ صحیح باین پرسش که: یکی از نبردهای قطعی ما امروز علیه چه کسی متوجه است چنین خواهد بود: علیه عناصر خرده بورژوائی در خانه خودمان. (کف زدن‌ها). و اما در مورد ملاکین و سرمایه داران باید گفت که ما در نخستین کارزار بر آنها پیروز شدیم، اما این فقط در نخستین کارزار بود ولی کارزار دوم در مقیاس بین المللی انجام خواهد گرفت. سرمایه داری معاصر، حتی اگر صد بار هم نیرومندتر از این باشد، نمیتواند علیه ما بجنگد، زیرا دیروز در کشورهای پیشرو، کارگران جنگی را که وی تدارک دیده بود عقیم گذاردند و امروز از آنهام بهتر و مطمئن تر عقیم خواهند گذاشت، زیرا دامنه عواقب جنگ در این کشورها بیش از پیش گسترش می یابد. ما بر عناصر خرده بورژوائی در خانه خود پیروز گردیدیم ولی این عناصر باز هم سر بلند خواهند کرد و ملاکین و سرمایه داران اینموضوع را در نظر میگیرند، بویژه آنانکه عاقلترند نظیر میلیوکف که به سلطنت طلبان گفت: سرجای خود بنشینید و خاموش باشید، زیرا در غیر این صورت تنها کاری که خواهید کرد تحکیم حکومت شوروی است. این موضوع را سیر عمومی انقلاب ها نشان داده است که در آنها دیکتاتورهای کوتاه مدتی از زحمتکشان، که بطور موقت از طرف دهقانان پشتیبانی میشد، بوجود می آمد، ولی حکومت زحمتکشان در آن قوت نمیگرفت؛ همه چیز پس از مدتی کوتاه رو به قهقرا میرفت. علت این قهقرا هم این بود که دهقانان، زحمتکشان و خرده مالکین نمیتوانند از خود سیاستی داشته باشند و پس از یکسلسله نوسان ناچارند راه قهقرا در پیش گیرند. در انقلاب کبیر فرانسه نیز وضع بهمین منوال بود، در کلیه انقلابها نیز به مقیاس کوچکتر وضع بدینمنوال بود. و واضحست که این درس را همه آموخته اند. گارد سفیدیهای ما به آنسوی مرز رفته و سه شبانه روز از اینجا فاصله گرفته اند و در آنجا مترصد نشسته و کمین کرده اند و از سرمایه اروپای باختری بعنوان تکیه گاه و پشتیبان برخوردارند. وضع بدینمنوال است. از اینجا وظائف و تکالیف پرولتاریا روشن میگردد.

بر اساس خستگی و فرسودگی، روحیات معین و گاهی نومیدی پدید می آید. این روحیات و این نومیدی مانند همیشه در بین عناصر انقلابی بصورت آنارشیسیم متظاهر میگردد. در کلیه کشورهای سرمایه داری وضع بدینمنوال بوده است و در کشور ما هم همین وضع روی میدهد. عناصر خرده بورژوائی دوران بحرانی را طی میکنند، زیرا سالهای اخیر برای آنها مشقت بار بوده است، گرچه این مشقت آنها بحد مشقت پرولتاریا در سال ۱۹۱۹ نبوده، ولی

بهر حال مشقت بار بوده است. دهقانان مجبور بودند کشور را نجات دهند و سهمی از مازاد محصول خود را بلاعوض تحویل دهند ولی دیگر قادر به تحمل این وضع متشنج نیستند و لذا دچار پریشانی حواس و نوسان و تزلزل گردیده اند و سرمایه دار دشمن این وضع را در نظر میگیرد و میگوید: همینقدر کافیت به نوسان درآورم. تکان بدهم تا خودش بغلطد. اینست معنای حوادث کرونشتات هر آینه آنرا از نقطه نظر نیروهای طبقاتی در مقیاس سراسر روسیه و در مقیاس جهانی بررسی نمائیم. اینست معنای یکی از نبردهای نهائی و قطعی که ما بدان مشغولیم، زیرا ما بر عناصر خرده بورژوا و آنارشیست پیروز نشده ایم و حال آنکه سرنوشت بعدی انقلاب اکنون باین پیروزی وابسته است. اگر ما بر این عناصر پیروز نشویم، مثل انقلاب فرانسه رو به قهقرا خواهیم رفت. این امر ناگزیر است و ما باید بدون آنکه چشم خود را ببندیم و با عبارت پردازی گریبان خلاص کنیم، باین واقعیت بنگریم. باید هر آنچه از دست ما بر می آید برای تسهیل وضع این توده بعمل آورد و رهبری پرولتری را محفوظ نگاهداشت تا جنبش انقلاب کمونیستی که در اروپا نمو میکند، با نیروی جدیدی تقویت گردد. آنچه که امروز در آنجا رخ نداد فردا ممکنست رخ دهد و آنچه که فردا رخ ندهد، ممکن است پس فردا رخ دهد، ولی دورانهائی نظیر فردا و پس فردا در تاریخ جهانی کمتر از چندین سال نیست.

اینست پاسخ من باین پرسش که ما اکنون در راه چه پیکار میکنیم و یکی از نبردهای نهائی و قطعی خود را انجام میدهیم و معنای حوادث اخیر چیست و مبارزه طبقات در روسیه چه معنائی دارد. اکنون روشن است که چرا این مبارزه اینقدر حدت یافته و چرا برای ما درک این نکته دشوار است که دشمن عمده یودنیچ و کلچاک یا دنیکین نبوده، بلکه اوضاع و احوال محیط خود ماست.

در اینجا من میتوانم به بخش نهائی سخنرانی خود، که بسی طولانی شده است، پردازم، یعنی وضع حمل و نقل راه آهن و حمل و نقل آبی و وظائف کنگره کارکنان راه آهن و کارکنان حمل و نقل آبی را توضیح دهم. بعقیده من آنچه را که من در اینجا توصیف نمودم با این وظائف ارتباطی بسیار محکم و ناگسستنی دارد. تصور نمیروم بخش دیگری از پرولتاریا را بتوان یافت که نظیر کارکنان راه آهن و کارکنان حمل و نقل آبی از لحاظ فعالیت اقتصادی روزمره خود با چنین وضوحی با صنایع و کشاورزی مربوط باشد. شما باید به شهرها خواربار برسانید و دهات را با حمل و نقل محصولات صنایع به جنب و جوش در آورید. این مطلب بر هر کس روشن است و بر کارگران راه آهن و حمل و نقل آبی بیش از دیگران روشن است، زیرا

این امر کار روزمره آنرا تشکیل میدهد. و از اینموضوع بعقیده من بخودی خود این نکته ناشی میگردد که در لحظه کنونی چه وظائف فوق العاده مهم و چه مسئولیتی بدوش زحمتکشان راه آهن و حمل و نقل آبی قرار دارد.

شما همه میدانید که کنگره شما در شرایطی تشکیل گردید که بین مقامات بالا و پائین اتحادیه کشمکشهایی وجود داشت. وقتی این مسئله به کنگره اخیر حزب احاله گردید، تصمیماتی اتخاذ شد مبنی بر اینکه بین مقامات بالا و پائین از طریق تبعیت بالائیها از پائینیها و از طریق رفع اشتباهات مرتکبه از طرف بالائیها که بعقیده من در مورد جزئیات بود ولی بهرحال میبایست برطرف شود، توافق حاصل گردد. شما میدانید که این عمل در کنگره حزب انجام گردید و کنگره کارهای خود را در شرایطی پایان رسانید که همپیوستگی و وحدت صفوف حزب کمونیست بیش از پیش بود. این یک پاسخ مشروع و ضروری و یگانه پاسخ صحیحی است که پیشاهنگ، یعنی بخش رهبر پرولتاریا، به جنبش عناصر خرده بورژوا و آنارشیزست میدهد. اگر ما کارگران آگاه به خطر این جنبش پی ببریم و دست بدست هم دهیم و ده بار متفق تر و صد بار همپیوسته تر کار کنیم، قوای ما ده بار فرونتر خواهد شد و آنوقت ما که بر تهاجمات نظامی غالب آمده ایم، بر نوسانات و تزلزلات این عناصر هم که تمام زندگی روزمره ما را پریشان و منقلب میسازند و بهمین جهت هم باز میگویم که خطرناکند، غالب خواهیم آمد. تصمیم کنگره حزب که آنچه را که بدان توجه شده بود، اصلاح نمود، گام بزرگی است در امر همپیوستگی و اتفاق ارتش پرولتاریا. اکنون شما باید در کنگره خود نیز همین کار را انجام دهید و تصمیم کنگره حزب را بمرحله اجرا گذارید.

باز تکرار میکنم که سرنوشت انقلاب بیشتر مستقیماً به کار این بخش پرولتاریا منوط است تا به بخش بقیه آن. ما باید گردش کالا را بین کشاورزی و صنایع تجدید نمائیم و برای تجدید آن تکیه گاه مادی لازم است. و اما تکیه گاه مادی برای برقراری ارتباط بین صنایع و کشاورزی چیست؟ این تکیه گاه عبارتست از حمل و نقل راه آهن و راههای آبی. بدینجهت شما موظفید با جدیت خاصی به کار خود بنگرید و این امر تنها منحصر به آن افرادی از شما نیست که عضو حزب کمونیست هستند و لذا عاملین آگاه دیکتاتوری پرولتاریا میباشند، بلکه به آن کسانی از شما هم که عضو حزب نیستند، ولی از کارکنان اتحادیه کارگران هستند که در حدود یک میلیون تا یکمیلیون و نیم تن از زحمتکشان بنگاههای حمل و نقل را متحد میسازد، مربوط است. همه شماها باید، با درس گرفتن از انقلاب ما و کلیه انقلابهای پیشین به تمام دشواریهای وضع کنونی پی برید و بدون اینکه انواع شعارها اعم از شعارهای مربوط

به «آزادی»، مجلس مؤسسان و «شوراهای آزاد» بتواند ذره ای در برابر چشم شما پرده حائل کند (میدانیم که عوض کردن رنگ تابلوها بقدری آسان است که میلیوکف هم خود را طرفدار شوراهای جمهوری کرونشئات نشان داده است) و بدون اینکه چگونگی تناسب قوای طبقاتی را نادیده انگارید هشیارانه یک پایه و بنیاد استوار برای کلیه نتیجه گیریهای سیاسی خود بدست آورید. برای شما واضح خواهد شد که ما در حال گذراندن یک دوران بحرانی هستیم که در آن این امر وابسته به ما خواهد بود که آیا انقلاب پرولتری، مانند دوران اخیر بلانحراف بسوی پیروزی پیش خواهد رفت یا اینکه با نوسانات و تزلزلات موجب پیروزی گارد سفیدیها خواهد شد که دشواری اوضاع را تغییری نخواهد داد و فقط برای دهها سال دیگر روسیه را از انقلاب دور خواهد ساخت. شما نمایندگان کارکنان راه آهن و کارکنان حمل و نقل آبی نتیجه ای که میتوانید و باید بگیرید فقط یکیست و آنهم عبارتست از: صد بار فزونتر ساختن همپیوستگی پرولتری و انضباط پرولتری. رفقا ما باید بهر قیمتی شده این موضوع را عملی سازیم و به پیروزی نائل گردیم. (کف زدنهای پرشور).

«پراودا»، شماره های ۶۷ و ۶۸؛ مورخه

۲۹ و ۳۰ مارس سال ۱۹۲۱

#### ۴\_ برفقای کمونیست

آذربایجان، گرجستان، ارمنستان،

داغستان و جمهوری کوهستان

با درود آتشین به جمهوری شوروی قفقاز، میخوام امیدوار باشم که اتحاد محکم آنان نمونه ای از صلح ملی بوجود خواهد آورد که نظیر آن در دوران بورژوازی دیده نشده و در نظام بورژوائی وجود آن ممکن نیست.

ولی صلح ملی بین کارگران و دهقانان ملیتهای قفقاز هر قدر هم مهم باشد، باز حفظ و تکامل حکومت شوروی، بعنوان انتقال به سوسیالیسم، بمراتب از آن مهمتر است. این وظیفه ایست دشوار ولی کاملاً قابل اجرا. نکته ای که برای اجرای موفقیت آمیز این وظیفه بیش از همه اهمیت دارد اینستکه کمونیستهای ماوراء قفقاز به ویژگی وضع خود، وضع

جمهوریهای خود و فرق آن با وضع و شرایط جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه پی ببرند و این نکته را درک کنند که باید تاکتیک ما را تقلید نکرده، بلکه آنرا، بر وفق اختلاف شرایط مشخص با سنجیدگی تغییر شکل دهند.

جمهوری شوروی روسیه در هیچ جا از پشتیبانی سیاسی و نظامی برخوردار نبود. برعکس، سالهای پی در پی علیه تهاجمات جنگی کشورهای آنتانت و محاصره آنها مبارزه کرد.

جمهوریهای شوروی قفقاز از پشتیبانی سیاسی و تا حدود کمی هم از پشتیبانی نظامی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه برخوردار بودند. این یک فرق اساسی است.

ثانیاً؛ اکنون دیگر بیم این نمی‌رود که کشورهای آنتانت تهاجم نمایند و گارد سفیدیهای گرجستان، آذربایجان، ارمنستان، داغستان و کوهستان را مورد پشتیبانی نظامی قرار دهند. آنتانت در روسیه «دستش سوخت» و این امر لابد ویرا وادار خواهد ساخت که برای چند مدتی با احتیاط تر باشد.

ثالثاً؛ جمهوریهای قفقاز شورهای هستند از روسیه هم دهقانی تر.

رابعاً؛ روسیه از لحاظ اقتصادی رابطه اش با کشورهای پیشرو سرمایه داری قطع بود و تا حدود زیادی اکنون نیز قطع است؛ ولی قفقاز میتواند سریعتر و آسانتر با کشورهای باختری سرمایه داری «همزیستی» برقرار نماید و به مبادله کالا پردازد.

فرق ها بدینجا پایان نمیپذیرد. ولی همین فرقا هم کفایت برای اینکه به لزوم اتخاذ تاکتیک دیگری پی برده شود.

باید نسبت به خرده بورژوازی و روشنفکران و بویژه نسبت به دهقانان نرمش و احتیاط و گذشت بیشتری داشت. باید از لحاظ اقتصادی از کشورهای سرمایه داری باختر بانواع وسائل و بنحوی مجدانه و فوری در مورد امتیازات و مبادله کالا استفاده کرد. نفت، منگنز، ذغال (معادن تکورجلی) و مس، — اینست فهرست بکلی غیرکاملی از ثروتهای عظیم معدنی. امکان کاملی وجود دارد که دامنه سیاست امتیازات و مبادله کالا با خارجه وسیعاً بسط داده شود.

باید این موضوع را بنحوی پردامنه و استوار و با مهارت و دور اندیشانه انجام داد و از آن بانواع وسائل برای بهبود وضع کارگران و دهقانان و جلب روشنفکران به ساختمان اقتصادی استفاده نمود. باید با تمام قوا، و با استفاده از مبادله کالا با ایتالیا، آمریکا و سایر کشورها، نیروهای مولده این سرزمین ثروتمند و ذغال سفید و آبیاری آنرا بسط داد. آبیاری برای آنکه زراعت و گله داری بهر نحوی شده اعتلا یابد، اهمیت خاصی دارد.



انتقال بطنی تر و احتیاط آمیزتر و سیستماتیک تر به سوسیالیسم – اینست آنچه که برای جمهوری های قفقاز، برخلاف جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه، امکان پذیر و ضروریست. اینست آنچه که باید درک نمود و با در نظر گرفتن فرق آن با تاکتیک ما، توانست به موقع اجرا گذارد.

ما نخستین شکاف را در پیکر سرمایه داری جهانی ایجاد می نمودیم. این شکاف ایجاد شد. ما در جنگ سبعانه و مافوق الطبیعه، شاق و دشوار، دردناک و سریع علیه سفیدها و اس ارها و منشویکها، که از طرف تمام آنتانت و به وسیله محاصره آن و کمک نظامی آن پشتیبانی میشوند، از خود دفاع کردیم.

رفقای کمونیست قفقاز، شما دیگر نباید این شکاف را ایجاد نمائید، بلکه باید بتوانید با احتیاط زیاد و بشیوه ای سیستماتیک چیز تازه ای ایجاد کنید و در اینمورد از شریط بین المللی سودمندی که در سال ۱۹۲۱ برای شما وجود دارد استفاده نمائید. هم اروپا و هم تمام جهان در سال ۱۹۲۱ دیگر آن نیست که در سال های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ بود.

باید تاکتیک ما را تقلید نکرد، بلکه بالاستقلال در باره علل ویژگی آن، شرایط و نتایج آن تعمق ورزید و در مورد خود نص این تاکتیک را نه، بلکه روح آن، مفهوم آن و درسهای ناشی از تجربیات سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱ را بکار بست. از لحاظ اقتصادی فوراً باید به مبادله کالا با خارجه، یعنی کشورهای سرمایه داری، پرداخت و در این مورد خست نورزید: بگذار دهها میلیون از گرانبهاترین مواد معدنی نصیب این کشورها گردد.

باید فوراً کوشش ورزید تا وضع دهقانان بهبود یابد و عملیات دامنه داری را در رشته الکتریفیکاسیون و آبیاری آغاز نمود. آبیاری بیش از هر چیز لازمست و بیش از هر چیز سرزمین را دگرگون خواهد ساخت و آنرا احیا خواهد کرد، گذشته را مدفون خواهد نمود و انتقال به سوسیالیسم را تحکیم خواهد بخشید.

از نامرتبی این نامه، که مجبور بودم آنرا با شتاب تهیه کنم تا بتوانم بوسیله رفیق میاسنیکف ارسال دارم، پوزش میطلبم و بار دیگر بهترین دروهای خود را به کارگران و دهقانان جمهوریهای شوروی قفقاز ابلاغ مینمایم و بهترین آرزوها را در باره آنان دارم.

ن. لنین

مسکو، ۱۴ آوریل سال ۱۹۲۱

«پراودای گرجستان»، شماره ۵۵، ۸ ماه مه سال ۱۹۲۱

## ۵- در باره مالیات جنسی

(اهمیت سیاست نوین و شرایط آن)

### \* بجای مقدمه

موضوع مالیات جنسی در حال حاضر توجه بسیار زیادی را بخود معطوف میدارد و موجب مباحثات و مشاجرات بسیار است. علت این امر کاملاً واضح است، زیرا این واقعاً یکی از مسائل عمده سیاست در شرایط کنونیست.

مباحثی که در این باره میشود کمی نامرتب و بی سرتبه است و این عیبی است که همه ما، بعقل کاملاً مفهوم، بدان دچاریم. ازاینرو سودمندتر خواهد بود هر آینه سعی شود این مسئله نه از لحاظ «مبهم بودن» آن، بلکه از جنبه اصولی همگانی آن مورد بررسی قرار گیرد. بعبارت دیگر نظری به زمینه عمومی و اساسی تابلوئی بیفکنیم که اکنون روی آن شکل اقدامات عملی صریح سیاست روز را ترسیم مینمائیم.

بمنظور حصول چنین مقصودی من بخود اجازه میدهم بخش مفصلی از رساله خود را تحت عنوان: «وظیفه عمده ایام ما، - در باره خط مشی کودکان "چپ" و خرده بورژوا منشی» در اینجا نقل نمایم. این رساله در سال ۱۹۱۸ توسط شورای نمایندگان پتروگراد نشر یافته و مندرجات آن عبارتست از: اولاً مقاله مورخه ۱۱ مارس ۱۹۱۸ در باره صلح برست و ثانیاً جر و بحثی با گروه کمونیستهای چپ آنزمان، که تاریخ نشر آن ۵ ماه مه سال ۱۹۱۸ است. اکنون جر و بحث لازم نیست و من آنرا حذف میکنم و آن قسمتی را باقی میگذارم که به مبحث «سرمایه داری دولتی» و عناصر اصلی اقتصادیات ما در دوران کنونی یعنی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم مربوط است.

اینک آنچه در آنزمان نوشته ام:

### \* در باره اقتصادیات معاصر روسیه

(از رساله سال ۱۹۱۸)

«... سرمایه داری دولتی در مقابل اوضاع و احوال کنونی جمهوری شوروی ما گامی به

پیش خواهد بود. اگر تقریباً پس از ۶ ماه دیگر در کشور ما سرمایه داری دولتی برقرار گردد موفقیتی عظیم و تضمین بسیار موثقی خواهد بود برای آنکه پس از یکسال سوسیالیسم در کشور ما بطور قطعی استوار و شکست ناپذیر گردد.

من در نزد خود مجسم میکنم که برخیها از این سخنان با چه خشم عالیجنابانه ای رم خواهند کرد... چه میگوئید؟ در جمهوری شوروی سوسیالیستی انتقال به سرمایه داری دولتی گامی به پیش خواهد بود؟.. آیا این خیانت به سوسیالیسم نیست؟»

بر روی همین نکته است که باید با تفصیل بیشتری مکث نمود.

اولاً باید این موضوع را مورد تحلیل قرار داد که آن انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم، که به ما حق و دلیل میدهد جمهوری خود را جمهوری سوسیالیستی شوراها بنامیم، چگونه است.

ثانیاً باید اشتباه کسانی را، که شرایط اقتصادی خرده بورژوازی و عناصر خرده بورژوا را دشمن عمده سوسیالیسم در کشور ما میدانند، آشکار ساخت.

ثالثاً باید معنای دولت شوروی را، از لحاظ آن فرق اقتصادی که با دولت بورژوازی دارد، بخوبی درک نمود.

هر سه این نکات را بررسی کنیم.

ظاهراً هنوز کسی نبوده است که به بررسی مسئله مربوط به اقتصادیات روسیه پرداخته باشد و جنبه انتقالی این اقتصادیات را منکر شده باشد. ظاهراً هیچ کمونیستی منکر این موضوع نیز نشده است که اصطلاح «جمهوری سوسیالیستی شوروی» معنایش عزم راسخ حکومت شوروی به عملی ساختن انتقال به سوسیالیسم بوده و بهیچوجه معنایش قائل شدن جنبه سوسیالیستی برای نظامات اقتصادی موجود نیست.

ولی معنای کلمه انتقال چیست؟ آیا معنای این کلمه، هر آینه آنرا بر اقتصادیات اطلاق نمائیم، این نیست که در نظام موجود عناصر و اجزاء و قطعاتی خواه از سرمایه داری و خواه از سوسیالیسم یافت میشود؟ همه کس تصدیق میکنند که آری چنین است. ولی همه کس، ضمن تصدیق این موضوع، در این باره نمیاندیشد که پس عناصر شکل‌های اجتماعی - اقتصادی گوناگونی که در روسیه وجود دارد، چگونه است. و حال آنکه تمام کنه مطلب در همین است.

این عناصر را ذکر مینمائیم:

(۱) اقتصاد پاتریارکال، یعنی اقتصادی که بدرجه زیادی جنبه طبیعی و دهقانی دارد؛

۲) تولید کالائی کوچک (اکثریت آن دهقانانی که غله میفروشد جزو این گروه هستند)؛

۳) سرمایه داری خصوصی؛

۴) سرمایه داری دولتی؛

۵) سوسیالیسم.

روسیه چنان پهناور و چنان رنگارنگ است که همه این شکل‌های گوناگون اجتماعی - اقتصادی در آن با هم آمیخته شده است. ویژگی وضعیت همانا در این نکته است. حال این سؤال پیش می‌آید که چه عناصری تفوق دارند؟ واضح است که در کشور دهقانان خرده پا تفوق با عناصر خرده بورژوا است و نمیتواند چنین نباشد: اکثریت و آنهم اکثریت عظیم کشاورزان، عبارتند از مولدین خرده پای کالا. معامله گران گاه در اینجا و گاه در آنجا پوسته سرمایه داری دولتی را (انحصار غله، کارفرمایان و سوداگرانی که تحت کنترل هستند، کنوپراتورهای بورژوائی) پاره میکنند و مواد عمده معامله گری هم عبارتست از غله. مبارزه عمده همانا در این رشته گسترش مییابد. آیا اگر خواسته باشیم اصطلاحات مربوط به کاتگوریهای اقتصادی از قبیل «سرمایه داری دولتی» را بکار بریم، این مبارزه بین چه کسانی انجام میگیرد؟ آیا بین مرحله چهارم و پنجم آن طبقه بندی که هم اکنون من در بالا ذکر کردم؟ البته که خیر. این سرمایه داری دولتی نیست که در اینجا با سوسیالیسم مبارزه میکند، بلکه خرده بورژوازی بعلاوه سرمایه داری خصوصیست که بالاتفاق و در آن واحد هم علیه سرمایه داری دولتی و هم علیه سوسیالیسم مبارزه میکند. خرده بورژوازی در مقابل هرگونه مداخله دولتی و حساب و کنترل، خواه دولتی سرمایه داری و خواه دولتی سوسیالیستی مقاومت میورزد. این یک واقعیت کاملاً بیچون و چراست که ریشه یک سلسله از اشتباهات اقتصادی از عدم درک آن آب میخورد. معامله گر، سوداگر غارتگر، اخلاکگر در انحصار - این است دشمن عمده «داخلی» ما، دشمن اقدامات اقتصادی حکومت شوروی. اگر در ۱۲۵ سال قبل کوشش خرده بورژواهای فرانسوی، که درخشانترین و صدیقترین انقلابیون بودند، برای غلبه بر معامله گران از راه اعدام عمده معدودی از «برگزیدگان» و غرش رعد آسای اعلامیه‌ها هنوز بخشایش پذیر بود، در عوض حالا روش صرفاً فرانسوی مآبانه اس‌ارهای چپ در مورد این مسئله در هر فرد انقلابی آگاه فقط حس انزجار یا اشمئز از تولید میکند. ما بخوبی میدانیم که پایه اقتصادی معامله گری قشر خرده مالک است که در روسیه قشر فوق العاده وسیعی را تشکیل میدهد و نیز سرمایه داری خصوصی است که در وجود هر خرده بورژوائی برای خود عاملی دارد. ما میدانیم که میلیونها شاخک و چنگال این اثر خرده بورژوائی، گاه

اینجا و گاه آنجا، کمندوار بر دست و پای برخی از قشرهای کارگران می پیچد و معامله‌گری، بجای انحصار دولتی، در کلیهٔ زوایای زندگی اجتماعی - اقتصادی ما رسوخ مینماید.

کسیکه این موضوع را مشاهده نمی کند، همانا بر اثر این نابینائی خود اسارت خود را در چنگ خرافات خرده بورژوائی آشکار میسازد...

خرده بورژوا از خود چند هزاری ذخیرهٔ پول دارد که بهنگام جنگ آنرا از راههای «مشروع» و بخصوص نامشروع گرد آورده است. چنین است تیپ اقتصادی که بعنوان پایهٔ معامله‌گری و سرمایه‌داری خصوصی جنبهٔ شاخص دارد. پول - سندیست برای دریافت ثروت اجتماعی و قشر چندین میلیونی خرده مالکین در حالیکه این سند را محکم در دست دارد، آنرا از «دولت» پنهان میکند و بهیچ سوسیالیسم و کمونیسمی هم ایمان ندارد و «مترصد» آنستکه طوفان پرولتری پایان یابد. یا ما این خرده بورژوا را تابع کنترل و حساب خود خواهیم نمود (اینکار در صورتی از دست ما ساخته است که تهیدستان یعنی اکثریت اهالی یا نیمه پرولترها را در پیرامون پیشاهنگ پرولتری آگاه متشکل سازیم) و یا اینکه او ناگزیر و حتماً حکومت کارگری ما را منقرض خواهد ساخت، همانگونه که ناپلئون‌ها و کاونیاکها، که همانا بر روی همین زمینهٔ خرده مالکی سر بلند میگردند، انقلاب را منقرض می ساختند. مطلب بدینقرار و فقط بدینقرار است...

خرده بورژوائی که چند هزاری ذخیره کرده است، دشمن سرمایه‌داری دولتی است و میخواهد این چند هزار را حتماً برای خود و علیه تهیدستان و هرگونه کنترل همگانی دولتی بجریان اندازد؛ مجموع این مبالغ چند هزاری یک پایهٔ چندین میلیاردی برای احتکار بوجود می آورد، که ساختمان سوسیالیستی ما را عقیم میگذارد. فرض کنیم که عدۀ معینی از کارگران طی چند روز کالاهائی معادل با رقم ۱۰۰۰ تولید میکنند. سپس فرض کنیم که معادل ۲۰۰ از این مبلغ در اثر معامله‌گری‌های کوچک و انواع شیادیه‌ها و تخطی دارندگان خرده پا از فرمانها و مقررات شوروی بهدر می‌رود. هر کارگر آگاه خواهد گفت: اگر من میتوانستم ۳۰۰ از این هزار را بعنوان بهای برقراری نظم و تشکل بیشتر بدهم، با طیب خاطر بجای دویست سیصد میدادم، زیرا در شرایط حکومت شوروی بعدها، وقتی نظم و تشکل برقرار گردد و اخلال عناصر خرده مالک در هر گونه انحصار دولتی قطعاً عقیم گذارده شود، کاهش میزان این «باج» مثلاً تا صد یا پنجاه مسئلهٔ بسیار آسانی خواهد بود.

این مثال عددی ساده - که برای عامه فهم کردن بیان عمداً به آخرین درجه ساده شده است - تناسبی را که اکنون بین سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم وجود دارد توضیح میدهد.

کارگران قدرت دولتی را بدست خود دارند، آنها از لحاظ قضائی امکان کامل دارند همه آن هزار را «ضبط نمایند» یعنی یک پیشیز را هم، چنانچه برای مقاصد سوسیالیستی نباشد، به مصرف نرسانند. این امکان قضائی، که متکی بر انتقال عملی حکومت بدست کارگران است، عنصر سوسیالیسم میباشد. ولی عناصر خرده مالک و سرمایه دار خصوصی از راههای متعددی این وضع قضائی را مختل میسازند، معامله گری را رائج میکنند و اجرای فرمانهای شوروی را عقیم میگذارند. سرمایه داری دولتی، حتی اگر ما بیش از میزان فعلی هم بپردازیم (من عمداً یک چنین مثال عددی را آوردم تا آنرا با وضوح کامل نشان دهم)، گام عظیمی به پیش خواهد بود، زیرا «بخاطر علم» متحمل مخارج شدن ارزشی دارد، زیرا این امر بحال کارگران سودمند است، زیرا غلبه بر بی نظمی و ویرانی و بیسر و سامانی از هر چیزی مهمتر است، زیرا دوام یافتن هرج و مرج خرده مالکی بزرگترین و مخوفترین خطر است که (هر آینه ما بر آن غلبه نکنیم) بدون شک موجب فنای ما خواهد گشت و حال آنکه پرداخت مقدار بیشتری باج به سرمایه داری دولتی نه تنها موجب فنای ما نخواهد شد، بلکه ما را از مطمئنترین راهها بسوی سوسیالیسم خواهد برد. طبقه کارگریکه آموخته باشد که چگونه باید علیه هرج و مرج طلبی عناصر خرده مالک نظم دولتی را حفظ نمود و آموخته باشد که چگونه باید تولید بزرگ را در سراسر کشور بر مبنای سرمایه داری دولتی متشکل ساخت، تمام آتوها را — از استعمال این اصطلاح معذرت میخواهم — در دست خواهد داشت و آنوقت دیگر تحکیم سوسیالیسم تأمین خواهد شد.

سرمایه داری دولتی از لحاظ اقتصادی بمراتب عالیتر از اقتصادیات کنونی ما است، این — اولاً.

ثانیاً این امر هیچ خطری برای حکومت شوروی ندارد، زیرا دولت شوروی دولتی است که در آن حاکمیت کارگران و تهیدستان تأمین است...

\* \* \*

برای اینکه این مسئله را توضیح بیشتری داده باشیم، مقدم بر هر چیز مثال بسیار مشخصی را در باره سرمایه داری دولتی ذکر مینمائیم. همه میدانند که این مثال کدامست: آلمان است. در این کشور، ما با «آخرین کلام» تکنیک معاصر سرمایه داری بزرگ و تشکیلات منتظمی روبرو هستیم که تابع امپریالیسم یونکری — بورژوائی است. کلماتی را که

روی آنها تکیه شده است بدور اندازید و بجای دولت نظامی، یونکری، بورژوائی و امپریالیستی باز هم دولت، منتها دولتی از طراز اجتماعی دیگر و با مضمون طبقاتی دیگر یعنی دولت شوروی یا پرولتری را قرار دهید، تا تمام آن مجموعه شرایطی را که سوسیالیسم را ایجاد مینماید، بدست آورید.

سوسیالیسم بدون تکنیک سرمایه داری بزرگ، که مبتنی بر آخرین کلام علم نوین باشد و بدون سازمان دولتی منتظم، که دهها میلیون نفر را وادار به مراعات اکید یک قاعده واحد در امر تولید و توزیع محصولات بنماید، غیرممکن است. ما مارکسیستها همیشه در این باره سخن گفته ایم و افرادی که حتی این مطلب را هم نفهمیده اند (آنارشیست ها و نصف تمام اس ارهای چپ) ارزش آنها ندارند که حتی دو ثانیه از وقت خود را برای صحبت با آنها تلف کنیم.

در عین حال، سوسیالیسم بدون سلطه پرولتاریا در کشور غیر ممکن است: اینهم در حکم الفباست. تاریخ (که از آن هیچکس بجز کودنهای منشیویک نمره یک توقع آنها نداشته است که بنحوی هموار و آرام و آسان و صاف و ساده، سوسیالیسم «یکپارچه» تقدیم کند) از چنان مجرای خود ویژه ای رفت، که مقارن با سال ۱۹۱۸ دو نیمه مجزای سوسیالیسم را در کنار یکدیگر، نظیر دو جوجه ای که از زیر یک پوسته امپریالیسم بین المللی سر در می آورند، پدید آورد. آلمان و روسیه در سال ۱۹۱۸ به شکلی بارزتر از همه تحقق مادی شرایط اقتصادی، تولیدی و اجتماعی سوسیالیسم را از یک طرف و شرایط سیاسی آنها از طرف دیگر مجسم ساختند.

انقلاب پیروزمند پرولتری در آلمان میتوانست فی الفور و با سهولت فوق العاده ای هرگونه پوسته امپریالیسم را (پوسته ای را که متأسفانه از بهترین فولاد ساخته شده و لذا در برابر مساعی هرگونه جوجه ای از هم نمی پاشد) از هم بدرد و پیروزی سوسیالیسم جهانی را بطور یقین و بدون دشواری یا با دشواریهای ناچیز عملی سازد، — البته در صورتیکه مقیاس «دشواری» را یک مقیاس تاریخی جهانی بگیریم نه اینکه مقیاس محدود عامیانه.

چون در آلمان انقلاب هنوز در «تولد» خود کندی نشان میدهد — وظیفه ما اینستکه سرمایه داری دولتی آلمانیها را بیاموزیم، با تمام قوا از آن تقلید کنیم و از شیوه های دیکتاتور منشانه برای تسریع تقلید این باختر منشی در روسیه وحشی دریغ نوزیم و از استعمال وسائل وحشیانه مبارزه علیه وحشیگری مضایقه ننمائیم. اگر افرادی در بین آنارشیست ها و اس ارهای چپ وجود دارند (من بی اختیار بیاد نطقهای کارلین و گیه در

کمیته اجرائیه مرکزی افتادم) که قادرند بشیوه کارلین قضاوت نموده بگویند که آری برازنده ما انقلابیون نیست که از امپریالیسم آلمان «تعلیم بگیریم» در مقابل آن فقط باید یک چیز گفت: آن انقلابی که چنین اشخاصی را جدی تلقی نماید بنحوی علاج ناپذیر (و با استحقاق کامل) دچار فنا خواهد گشت.

در روسیه اکنون اتفاقاً سرمایه داری خرده بورژوازی تفوق دارد که از آن یک راه واحد ما را خواه به سرمایه داری بزرگ دولتی و خواه به سوسیالیسم میرساند و این راه از یک ایستگاه واسط واحد میگذرد که نام آن: «حساب و کنترل همه خلقی تولید و توزیع محصولات» است. هر کس این نکته را نمیفهمد مرتکب یک اشتباه اقتصادی نابخشودنی شده، یا از واقعیات بیخبر است و آنچه را که هست نمی بیند و قادر نیست خیره به حقیقت بنگرد و یا اینکه «سرمایه داری» را فقط بطور انتزاعی در نقطه مقابل «سوسیالیسم» میگذارد و در شکل های مشخص و مراحل کنونی این انتقال در کشور ما تعمق نمیورزد.

بطور حاشیه متذکر میشوم که: این همان اشتباه تئوریکی است که بهترین افراد اردوگاه «نویا ژیزن» و «وپریود» را گمراه ساخت: از آنها کسانی که از لحاظ کودنی و سست عنصری در زمره بدها و متوسط ها هستند، کشان کشان از دنبال بورژوازی میروند و مرعوب وی شده اند؛ بهترین آنها بدین نکته پی نبرده اند که آموزگاران سوسیالیسم بیهوده از یک دوران تام و تمام انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم سخن نمیگفتند و بیجهت «رنجهای طولانی زایمان» جامعه نوین را خاطر نشان نمیساختند، که ضمناً این جامعه نوین نیز مفهومیست مجرد که تحقق آن جز از طریق یک سلسله تلاشهای مشخص متنوع و غیر مکمل برای ایجاد فلان یا بهمان دولت سوسیالیستی، ممکن نیست.

همانا بدانجهت که فراتر رفتن از وضع اقتصادی کنونی روسیه بدون طی مرحله ای که هم برای سرمایه داری دولتی و هم برای سوسیالیسم جنبه مشترک دارد (حساب و کنترل همه خلقی)، غیر ممکن است. لذا ترساندن سایرین و خود از «اولوسیون به سمت سرمایه داری دولتی» از لحاظ تئوریک سراپا مهمل و بیمعنی است. معنای این اتفاقاً انحراف فکر «به سمت» مخالف خط سیر واقعی «اولوسیون» و عدم درک این خط سیر است: در عمل هم این برابر است با کشش قهقرائی به سمت سرمایه داری خرده مالکی.

برای اینکه خواننده یقین حاصل کند که بهیچوجه فقط امروز نیست که من برای سرمایه داری دولتی ارزش «عالی» قائل میشوم، بلکه قبل از تصرف حکومت توسط بلشویک ها نیز چنین ارزشی را برای آن قائل بوده ام، بخود اجازه میدهم قسمت زیرین را از



رساله خود موسوم به «خطر فلاکت و راه مبارزه با آن» که در سپتامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است، در اینجا نقل نمایم:

... «برای آزمایش بیائید و بجای دولت یونکرها و سرمایه داران، یعنی بجای دولت ملاکین و سرمایه داران دولت انقلابی - دموکراتیک، یا بعبارت دیگر دولتی را قرار دهید که هر گونه امتیازی را بشیوه انقلابی براندازد و از اجرای انقلابی کاملترین دموکراتیسم نهراسد؟ شما خواهید دید که سرمایه داری انحصاری دولتی، در صورت وجود یک دولت واقعاً انقلابی دموکراتیک بطور حتمی و ناگزیر گامیست که بسوی سوسیالیسم برداشته شده است.

... «زیرا سوسیالیسم چیزی نیست جز گام بلاواسطه ای که از انحصار سرمایه داری دولتی به پیش برداشته میشود.

... «سرمایه داری انحصاری دولتی کاملترین تدارک مادی سوسیالیسم است، درگاه آنست، پله ای از نردبان تاریخ است که بین آن (پله) و پله ای که سوسیالیسم نامیده میشود، هیچ پله واسطی وجود ندارد» (ص ۲۷ و ۲۸) (\*) \* رجوع شود به صفحه های ۵۰۲ و ۵۰۳ کتاب حاضر. مترجم \* رجوع شود به مقاله تحت عنوان: «خطر فلاکت و راه مبارزه با آن»، فصل: «آیا در صورت ترس از گام برداشتن بسوی سوسیالیسم میتوان به پیش رفت» و «مبارزه با ویرانی و مسئله جنگ». حجت برزگر \*

توجه کنید که این مطالب در زمان کرنسکی نوشته شده و در اینجا سخن بر سر دیکتاتوری پرولتاریا و دولت سوسیالیستی نیست، بلکه سخن بر سر دولت «انقلابی دموکراتیک» است. مگر واضح نیست که هر قدر ما از این پله سیاسی بالاتر رفته ایم و دولت سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را در وجود شوراها کاملتر مجسم ساخته ایم، بهمان نسبت کمتر اجازه داریم از «سرمایه داری دولتی» بهراسیم؟ مگر واضح نیست که ما از لحاظ مادی، اقتصادی و تولیدی هنوز در «درگاه» سوسیالیسم قرار نداریم؟ و از طریق دیگری جز این «درگاه» که هنوز بدان دسترسی نیافته ایم، نمیتوان به دروازه سوسیالیسم گام نهاد؟..

\* \* \*

کیفیت زیرین نیز بینهایت آموزنده است.

وقتی ما در کمیته اجرائیه مرکزی با رفیق بوخارین مباحثه میکردیم، او ضمن صحبت متذکر شد که: در مورد پرداخت حقوق گزاف به کارشناسان، «ما» «از لنین دست راست تریم»،

زیرا، هر آینه این سخنان مارکس را بیاد بیاوریم که در شرایط معینی صلاح طبقه کارگر بیش از هر چیز در اینست که «با پول گریبان خود را از چنگ این باند خلاص کند» (همانا از چنگ باند سرمایه داران، بدینمعنی که زمینها و فابریکها و کارخانه ها و سایر وسایل تولید را در مقابل پرداخت عوض از بورژوازی باز ستاند)، آنوقت در اینمورد هیچگونه عدولی از اصول دیده نمیشود.

این یک تذکر فوق العاده جالبی است...

... در معنای سخنان مارکس تعمق کنید.

سخن بر سر انگلستان سالهای هفتاد قرن گذشته و دوران اوج سرمایه داری ماقبل انحصاری بود، سخن برسر کشوری بود که آلمان در آنجا نظامی گری و بوروکراسی از همه جا کمتر و امکان پیروزی «صلح آمیز» سوسیالیسم بمعنای «پرداخت عوض» از طرف کارگران به بورژوازی از همه جا بیشتر بود. لذا مارکس میگفت: در شرایط معین کارگران بهیچوجه ابا نخواهند داشت از اینکه به بورژوازی مبلغی بعنوان عوض بپردازند. مارکس در مورد شکلها و شیوه ها و طرق انقلاب، دست خود و رهبران آتیه انقلاب سوسیالیستی را - نمی بست، زیرا به احسن وجهی میفهمید که بهنگام انقلاب چه مسائل فراوان جدیدی مطرح خواهد شد و در جریان انقلاب چگونه تمام اوضاع و احوال دگرگون خواهد شد و چگونه این اوضاع و احوال در جریان انقلاب کراراً و بشدت تغییر خواهد کرد.

خوب، مگر روشن نیست که در روسیه شوروی پس از تصرف حکومت توسط پرولتاریا، پس از در هم شکستن مقاومت جنگی و خرابکاری استثمارگران، برخی از شرایطی که بوجود آمد، از طراز همان شرایطی بود که ممکن بود نیم قرن پیش در انگلستان هم، هر آینه این کشور در آلمان از طریق صلح آمیز بنای انتقال به سوسیالیسم را میگذارد، بوجود آید؟ آلمان در انگلستان تابع شدن سرمایه داران به کارگران را وجود عوامل زیرین میتوانست تأمین کند: (۱) تفوق کامل کارگران یعنی پرولترها در بین اهالی، بعلت فقدان دهقانان (در انگلستان سالهای هفتاد علائمی وجود داشت که اجازه میداد به موفقیت های فوق العاده سریع سوسیالیسم در بین کارگران روستا امیدوار شد)؛ (۲) تشکل عالی پرولتاریا در اتحادیه های حرفه ای (انگلستان در آلمان از این لحاظ نخستین کشور جهان بود)؛ (۳) سطح فرهنگی نسبتاً عالی پرولتاریا، که در اثر رشد طولانی آزادی سیاسی بدست آمده بود؛ (۴) عادت طولانی سرمایه داران انگلستان به حل مسائل سیاسی و اقتصادی از طریق مصالحه، این سرمایه داران دارای تشکل شگرفی بودند - در آلمان آنها متشکل ترین سرمایه داران در بین کلیه

کشورهای جهان بودند (اکنون این مقام اول را آلمان احراز نموده است). در نتیجه وجود این عوامل در آلمان پیدایش اندیشه مربوط به امکان تبعیت صلح آمیز سرمایه داران انگلستان از کارگران آن میسر بود.

در کشور ما این تبعیت در لحظه حاضر در اثر وجود یکسلسله مقدمات مشخص (پیروزی در اکتبر و در هم شکستن مقاومت جنگی و خرابکاری سرمایه داران از اکتبر تا فوریه) تأمین است. عامل پیروزی در کشور ما بجای تفوق کامل کارگران یعنی پرولترها در بین اهالی و تشکل عالی آنان، عبارت بود از برخورداری پرولترها از پشتیبانی دهقانان تهیدست و دهقانانی که بسرعت خانه خراب میشدند. سرانجام، ما نه دارای سطح فرهنگی عالی هستیم و نه به مصالحه عادت کرده ایم. اگر در این شرایط مشخص غور ورزیم، روشن خواهد شد که ما اکنون میتوانیم و باید شیوه های سرکوب بی امان سرمایه داران بی فرهنگی را که به هیچگونه «سرمایه داری دولتی» تن در نمیدهند و فکر هیچگونه مصالحه ایرا به خاطر خطور نمیدهند و به عقیم گذاشتن اقدامات شوروی از طریق احتکار و تطمیع تهیدستان و غیره ادامه میدهند، با شیوه های مصالحه یا پرداخت عوض به سرمایه داران با فرهنگی در آمیزیم، که به «سرمایه داری دولتی» تن در میدهند و قادرند آنها بمرحله اجرا گذارند و وجودشان برای پرولتاریا از آنجهت سودمند است که سازماندهان عاقل و مجرب بزرگترین بنگاههایی هستند که واقعاً دهها میلیون نفر را از لحاظ محصول تأمین مینمایند.

بوخارین یک مارکسیست اقتصاددان بسیار با معلومات است. بهمین جهت هم او بخاطر آورد که مارکس کاملاً حق داشت وقتی بکارگران می آموخت که حفظ سازمان تولید کلان همانا برای تسهیل انتقال به سوسیالیسم حائز اهمیت فراوان است و ضمناً این فکر را کاملاً مجاز میدانست که هرگاه (بطور استثناء: انگلستان در آلمان استثناء بود) اوضاع و احوال طوری بشود که سرمایه داران را وادار نماید با صلح و صفا تن به اطاعت در دهند و در مقابل دریافت عوض بنحوی متشکل و با فرهنگ به سوسیالیسم انتقال یابند، مبلغ خوبی بعنوان عوض به سرمایه داران پرداخت گردد.

ولی بوخارین دچار اشتباه شده است، زیرا در خود ویژگی مشخص لحظه کنونی روسیه تعمق نکرده است و حال آنکه این لحظه درست یک لحظه استثنائی است که در آن ما، پرولتاریای روسیه، از لحاظ نظام سیاسی خود و بعثت نیرومندی قدرت سیاسی کارگران، از هر انگلستان و هر آلمانی جلوتر هستیم و در عین حال از لحاظ سازمان سرمایه داری دولتی آراسته و پیراسته، از لحاظ سطح فرهنگ و میزان آمادگی برای «استقرار» مادی و تولیدی سوسیالیسم،

از عقب مانده ترین کشورهای اروپای باختری نیز عقب تر هستیم. آیا واضح نیست که نتیجه‌ایکه از این وضع خود ویژه برای لحظه کنونی حاصل میشود عبارتست از ضرورت «پرداخت عوض» خود ویژه ایکه کارگران باید به آن سرمایه دارانی تکلیف نمایند که از همه با فرهنگ تر و با قریحه تر و دارای استعداد سازماندهی بیشتری هستند و آماده اند خود را در خدمت حکومت شوروی بگذارند و آراسته و پیراسته به ایجاد تولید «دولتی» بزرگ و کلان کمک نمایند؟ آیا واضح نیست که با چنین وضع خود ویژه ای ما باید بکوشیم از دو نوع اشتباه، که هر یک دارای جنبه خرد بورژوائی مخصوص به خود است، اجتناب ورزیم؟ از یک طرف اشتباه اصلاح ناپذیری خواهد بود، هر آینه اعلام شود که چون ما تصدیق کرده ایم که «نیروهای» اقتصادی ما با نیروی سیاسی تطابق ندارند، «لذا» نمیبایست حکومت را بدست می گرفتیم. این قضاوت، قضاوت «آدمهای توی غلاف» است که فراموش میکنند که این «تطابق» هیچگاه نخواهد بود و چنین تطابقی در تکامل جامعه نیز مانند تکامل طبیعت غیر ممکنست و فقط از طریق یک سلسله تلاشهایی که هر یک از آنها بطور جداگانه یک طرفه خواهد بود و تا حدود معینی عدم تطابق خواهد داشت، — سوسیالیسم پیروزمند، در نتیجه همکاری انقلابی پرولترهای همه کشورها، بوجود خواهد آمد.

از طرف دیگر اشتباه عیانی خواهد بود هر آینه به هوچی ها و عبارت پردازانهائی آزادی عمل داده شود که مجذوب انقلابیگری «خیره کننده» میشوند، ولی قادر به انجام کار انقلابی متین و معقول و سنجیده ایکه در آن دشوارترین مراحل نیز در نظر گرفته میشود، نیستند.

خوشبختانه تاریخ تکامل احزاب انقلابی و مبارزه بلشویسم با آنها، تیپ هائی از افراد برای ما بمیراث گذاشته است که دارای سیمای کاملاً مشخصی هستند و از بین آنها اس ارهای چپ و آنارشویست ها تیپ انقلابیون بيمقدار را با وضوح کافی مجسم میسازند. آنها اکنون تا سرحد هیستری و خفقان فریاد میزنند و علیه «سازشکاری» «بلشویکهای راست» نعره میکشند. ولی قادر به تفکر در این باره نیستند که «سازشکاری» چه چیز بدی داشته و بخاطر چه چیزی از طرف تاریخ و سیر انقلاب بطور عادلانه تقبیح شده است.

سازشکاری دوران کرنسکی قدرت حاکمه را به بورژوازی امپریالیست تسلیم مینمود و مسئله قدرت حاکمه هم مسئله اساسی هر انقلابیست. سازشکاری بخشی از بلشویک ها در اکتبر — نوامبر سال ۱۹۱۷ علتش یا ترس از تصرف قدرت حاکمه توسط پرولتاریا بود و یا قصد تقسیم قدرت حاکمه بالمناصفه نه تنها با «رفیقان نیمه راه غیر قابل اعتماد» نظیر اس ارهای چپ، بلکه همچنین با دشمنان، یعنی طرفداران چرنف و منشویک ها، که ناگزیر در مورد

مسئله اساسی، که عبارت باشد از انحلال مجلس مؤسسان و سرکوب بی امان بوگایفسکی ها و اجرای کامل اقدامات مؤسسات شوروی و ضبط اموال، مانع ما میشدند. اکنون قدرت حاکمه تصرف شده و نگاهداری گردیده و، حتی بدون «رفیقان نیمه راه غیر قابل اعتماد»، در دست یک حزب یعنی حزب پرولتاریا تحکیم یافته است. اکنون که حتی سخنی هم از تقسیم قدرت حاکمه و امتناع از دیکتاتوری پرولترها علیه بورژوازی نمیتواند در میان باشد، صحبت از سازشکاری معنایش صرفاً تکرار طوطی وار کلمات ازبر شده ولی درک نشده است. دادن نسبت «سازشکاری» به ما بخاطر اینکه در لحظه ای که ما میتوانیم و موظفیم کشور را اداره نمائیم، میکوشیم، بدون مضایقه از صرف پول، بافرهنگترین عناصر را از بین کسانیکه سرمایه داری تعلیمشان داده است بسوی خود جلب کنیم و آنها را علیه از هم پاشیدگی خرده مالکی به خدمت بپذیریم، معنایش ناتوانی کامل در تعمق در وظائف اقتصادی ساختمان سوسیالیسم است.

### \* راجع به مالیات جنسی،

### آزادی بازرگانی، امتیازها

در مباحث فوق، که مربوط به سال ۱۹۱۸ است، یک سلسله اشتباه در مورد مواعدها وجود دارد. این مواعدها از آنچه در آلمان پیشبینی میشد طولانی تر گردیده است. این تعجب آور نیست، ولی عناصر اساسی اقتصادیات ما کماکان همان است که بود. «تهیدستان» دهقان (پرولترها و نیمه پرولترها) در موارد بسیار زیادی به دهقانان میانه حال تبدیل شده اند. این امر موجب نیرو گرفتن «عنصر» خرده مالکی یا خرده بورژوائی گردیده است. و اما جنگ داخلی سال های ۱۹۱۸-۱۹۲۰ ویرانی کشور را فوق العاده شدت داد، احیاء نیروهای مولده کشور را بتعویق انداخت و بیش از همه بویژه پرولتاریا را بیرمق ساخت. خشکسالی سال ۱۹۲۰، نبودن علوفه و مرگ و میر دامها نیز بر آن مزید گردید و این امر احیاء وسائل حمل و نقل و صنایع را با شدت بیشتری بتعویق انداخت و در اینموضوع که مثلاً هیزم، یعنی مهمترین ماده سوخت ما، بوسیله اسبهای دهقانان حمل شود، تأثیر خود را نشان داد.

در نتیجه مقارن بهار سال ۱۹۲۱ وضع سیاسی طوری شد که اتخاذ تدابیر فوری و بسیار قاطع و بسیار معجل برای بهبود وضع دهقانان و اعتلاء نیروهای مولده آنان ضرورت مبرم

بخود گرفت.

چرا همانا برای بهبود وضع دهقانان و نه کارگران؟

زیرا برای بهبود وضع کارگران غله و سوخت لازم است. اکنون بزرگترین «تعویق» - از نقطه نظر تمامی اقتصاد کشور - در همین رشته است. و اما افزایش میزان تولید و جمع آوری غله و تهیه و ارسال سوخت از راه دیگری جز از راه بهبود وضع دهقانان و اعتلای نیروهای مولده آنان ممکن نیست. باید کار را از دهقانان آغاز نمود. هر کس این مطلب را نمیفهمد و مایلست این جای اول دادن به دهقانان را بعنوان «دست کشیدن» یا چیزی نظیر دست کشیدن از دیکتاتوری پرولتاریا تلقی نماید، چنین کسی صرفاً در مسئله تعمق نمیورزد و خود را تسلیم عبارت پردازی مینماید. دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از رهبری سیاست توسط پرولتاریا. پرولتاریا، بعنوان طبقه رهبر، فرمانروا، باید بتواند سیاست را طوری هدایت کند، که در نخستین وهله فوری ترین و «حاد» ترین مسئله را حل نماید. آنچه اکنون بیش از هر چیز فوریت دارد، تدابیریست که با اتخاذ آنها میتوان سطح نیروهای مولده اقتصاد دهقانی را بیدرنگ ارتقاء داد. فقط بدینوسیله میتوان هم به بهبود وضع کارگران نائل آمد و هم به تحکیم اتحاد کارگران با دهقانان یعنی تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا. آن پرولتر یا نماینده پرولتاریا که بخواهد برای بهبود وضع کارگران از راهی غیر از این برود، عملاً دستیار گارد سفیدها و سرمایه داران خواهد شد. زیرا رفتن از راهی غیر از این معنایش این است که منافع صنفی کارگران مافوق منافع طبقاتی قرار داده شود و منافع تمامی طبقه کارگر، دیکتاتوری وی، اتحاد وی با دهقانان علیه ملاکین و سرمایه داران و نقش رهبری وی در مبارزه بخاطر رهائی کار از زیر یوغ سرمایه، فدای منافع بلاواسطه و آنی و جزئی کارگران گردد.

پس آنچه در نخستین وهله لازمست عبارتست از اتخاذ تدابیر فوری و جدی برای ارتقاء سطح نیروهای مولده دهقانان.

انجام این امر بدون تغییرات جدی در سیاست مربوط به خواربار ممکن نیست. یک چنین تغییری عبارت بود از تعویض سیستم تحویل مازاد محصول با مالیات جنسی، که بموجب آن پس از پرداخت مالیات میتوان لااقل در حدود معاملات محلی به بازرگانی آزاد پرداخت.

ماهیت تعویض سیستم تحویل مازاد محصول با مالیات جنسی چیست؟

در این باره تصورات نادرست خیلی شیوع دارد. قسمت اعظم این نادرستی از اینجا سرچشمه میگردد که در ماهیت این انتقال تعمق نمیورزند و از خود نمی پرسند که این انتقال از چه

چیز به چه چیز است. چنین تصور میکنند که این انتقالی بوده است از کمونیسم بطور کلی به رژیم بورژوازی بطور کلی. در مقابل این اشتباه ناگزیر باید به آنچیزی اشاره کرد که در ماه مه سال ۱۹۱۸ گفته میشد.

مالیات جنسی یکی از شکلهای انتقالی است که از «کمونیسم جنگی» خود ویژه، که ما در نتیجه منتهای نیازمندی و ویرانی و جنگ مجبور بتوسل بدان شده بودیم، به شیوه صحیح سوسیالیستی مبادله محصولات انجام میگردد. و مبادله محصولات هم بنوبه خود عبارتست از یکی از شکلهای انتقال از سوسیالیسمی که واجد خصوصیات ناشی از تفوق دهقانان خرده پا در بین اهالی است، \_ به کمونیسم.

خود ویژگی «کمونیسم جنگی» این بود که ما عملاً از دهقانان تمام مازاد وی و حتی گاهی نه تنها مازاد، بلکه بخشی از آذوقه مورد احتیاج خود دهقان را نیز برای تأمین هزینه ارتش و تأمین معاش کارگران از وی میگرفتیم. اغلب این آذوقه را بعنوان وام از وی میگرفتیم و بوی اسکناس میدادیم. در غیر اینصورت ما نمیتوانستیم بر ملاکین و سرمایه داران در یک کشور خرده دهقانی ویران شده پیروز گردیم. و این واقعیت که ما (علی رغم پشتیبانی مقتدرترین دولتهای جهان از استمارگران ما) پیروز شدیم نه تنها نشان میدهد که کارگران و دهقانان در مبارزه بخاطر رهائی خود قادرند در قهرمانی چه اعجازی بنمایند، بلکه در عین حال نشان میدهد که منشویک ها و اس ارها، کائوتسکی و شرکاء، هنگامیکه «کمونیسم جنگی» را گناهی برای ما محسوب میداشتند، چگونه در عمل نقش چاکران بورژوازی را بازی میکردند. این امر را باید از خدمات ما محسوب نمود.

ولی بهمان درجه هم ضروریست که ما میزان حقیقی این خدمت را بدانیم. «کمونیسم جنگی» حکم جبری جنگ و ویرانی بود. «کمونیسم جنگی» سیاستی که با وظائف اقتصادی پرولتاریا وفق دهد نبود و نمیتوانست باشد. این یک اقدام موقتی بود. سیاست صحیح پرولتاریا، که به عملی ساختن دیکتاتوری خود در یک کشور خرده دهقانی مشغولست، عبارتست از مبادله غله با محصولات صنعتی مورد نیاز دهقان. فقط اتخاذ یک چنین سیاستی در رشته خواربار با وظائف پرولتاریا وفق میدهد و فقط چنین سیاستی قادر است پایه های سوسیالیسم را تحکیم نماید و آنرا به پیروزی کامل برساند.

مالیات جنسی عبارتست از انتقال به چنین سیاستی. ما هنوز بحدی در ویرانی هستیم و فشار جنگ (که دیروز درگیر آن بودیم و بعلت حرص و آز و کینه توزی سرمایه داران ممکنست فردا باز آتش آن برافروخته شود) چنان ما را در هم کوفته است که نمیتوانیم به

دهقان در مقابل تمام مقدار غله ای که مورد نیاز ما است محصولات صنعتی بدهیم. با علم به این موضوع ما مالیات جنسی را معمول میداریم، یعنی حداقل غله مورد نیاز (ارتش و کارگران) را بعنوان مالیات اخذ مینمائیم و بقیه را با محصولات صنعتی معاوضه خواهیم کرد.

در این مورد نکته زیرین را هم نباید فراموش کرد. نیازمندی و ویرانی چنانست که بفوریت ما نمیتوانیم تولید سوسیالیستی بزرگ، فابریکی، دولتی را احیا نمائیم. برای اینکار باید ذخائر بزرگی از غله و سوخت در مراکز صنایع بزرگ داشت و ماشینهای فرسوده را با ماشینهای نو عوض کرد و غیره. ما در ضمن تجربه یقین حاصل کردیم که این امر را نمیتوان بفوریت انجام داد و میدانیم که پس از جنگ خانمانسوز امپریالیستی حتی ثروتمندترین و پیشروترین کشورها هم فقط طی سالهای چندی که بحد کافی متمادی خواهد بود، خواهند توانست یک چنین وظیفه ایرا عملی سازند. بنابراین باید در حدود معینی به احیای صنایع کوچک کمک نمود که به ماشین و به ذخائر دولتی و ذخائر بزرگ مواد خام و سوخت و خواربار احتیاج ندارند و میتوانند در حدود معینی به اقتصاد دهقانی کمک فوری بنمایند و نیروهای مولده آنها ارتقاء دهند.

از این امر چه نتیجه ای حاصل می آید؟

این نتیجه حاصل می آید که بر اساس آزادی معین بازرگانی (ولو اینکه فقط محلی باشد) خرده بورژوازی و سرمایه داری احیا میگردد. این مطلب بالاترید است. نادیده انگاشتن این موضوع خنده آور است.

سؤال میشود که آیا این امر ضروریست؟ آیا میتوان آنها توجیه نمود؟ آیا این امر خطرناک نیست؟

از این قبیل سؤال ها بسیار میشود و در اکثر موارد این سئوالها فقط (چنانچه خواهیم ملایم سخن گفته باشیم) ساده لوحی سؤال کننده را آشکار میسازد.

به تعریفی که من در ماه مه سال ۱۹۱۸ برای عناصر (اجزاء ترکیبی) مربوط به شکلهای گوناگون اجتماعی - اقتصادی موجوده در اقتصادیات کشورمان بیان داشته ام نظری بیاندازید. هیچکس نمیتواند منکر شود که همه این پنج پله (یا اجزاء ترکیبی) هر پنج شکل، از پاتریارکال، یعنی شکل نیمه وحشی گرفته تا شکل سوسیالیستی، وجود دارد. این موضوع بخودی خود عیانست که در یک کشور خرده دهقانی، تفوق با «شکل اقتصاد» خرده دهقانی، یعنی قسماً پاتریارکال و قسماً خرده بورژوائیست. مادامکه مبادله وجود دارد، تکامل اقتصاد



کوچک عبارتست از تکامل خرده بورژوازی یا تکامل سرمایه داری. این یک حقیقت انکار ناپذیر و در حکم الفباء علم اقتصاد است که تجربه و مشاهده روزمره، حتی مشاهده عامیگرانه نیز مؤید آنست.

پس پرولتاریای سوسیالیستی در برابر این واقعیت اقتصادی چه سیاستی را میتواند تعقیب نماید؟ آیا باید همه محصولات مورد مصرف دهقان خرده پا را از محل تولیدات فابریک بزرگ سوسیالیستی در عوض غله و مواد خام در اختیار وی بگذارد؟ این مطلوب ترین و «صحیح ترین» سیاست میبود و همین سیاست را هم ما آغاز کردیم. ولی ما نمیتوانیم همه این محصولات را در اختیار وی بگذاریم، بهیچوجه نمیتوانیم و به این زودیها – و بهر حال تا زمانی که نخستین نوبت کارهای مربوط به الکتریفیکاسیون سراسر کشور را بپایان نرسانیم – نخواهیم توانست این کار را انجام دهیم. پس تکلیف چیست؟ یا باید سعی کرد هر گونه تکامل مبادله خصوصی غیر دولتی، یعنی بازرگانی، یعنی سرمایه داری را، که با وجود میلیونها مولد خرده پا امری ناگزیر است، ممنوع ساخت و بکلی موقوف نمود. و اما چنین سیاستی سفیهانه و در حکم خودکشی آن حزبی خواهد بود که در صدد اجرای آن بر آید. سفیهانه خواهد بود، زیرا این سیاست از لحاظ اقتصادی غیر ممکنست؛ خودکشی خواهد بود، زیرا احزابی که در صدد اجرای چنین سیاستی بر آیند، ناگزیر با ورشکستگی مواجه میشوند. گناه خود را نپوشانیم: برخی از کمونیست ها «در اندیشه و گفتار و کردار» خود مرتکب این گناه شده و همانا به چنین سیاستی دچار گشته اند. میکوشیم این اشتباهات را بر طرف سازیم. حتماً باید این اشتباهات را برطرف ساخت و الا کارها بکلی خراب خواهد شد.

یا اینکه (آخرین سیاست ممکنه و یگانه سیاست عاقلانه) نباید در صدد ممنوع ساختن یا موقوف نمودن تکامل سرمایه داری بر آمد، بلکه باید کوشید آنرا به مجرای سرمایه داری دولتی انداخت. این امر از لحاظ اقتصادی ممکن است، زیرا سرمایه داری دولتی، هر جا که عناصر بازرگانی آزاد و بطور کلی سرمایه داری موجود است، – بنحوی از انحاء و بدرجات مختلف – وجود دارد.

آیا میتوان دولت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را با سرمایه داری دولتی در آمیخت و پیوند داد و همساز نمود؟

البته ممکنست. همین موضوع بود که من آنرا در ماه مه سال ۱۹۱۸ ثابت میکردم و امیدوارم که در آنوقت ثابت کرده باشم. از این گذشته، در همانوقت من ثابت کردم که سرمایه داری دولتی در مقایسه با عنصر خرده مالکی (اعم از خرده پاتریارکال و

خرده بورژوازی) گامی به پیش است. کسانی که سرمایه داری دولتی را فقط با سوسیالیسم مقابله یا مقایسه میکنند، مرتکب اشتباهات فراوانی میشوند، زیرا در شرایط سیاسی - اقتصادی کنونی حتماً باید سرمایه داری دولتی را با تولید خرده بورژوازی نیز مقایسه نمود.

تمام مسئله - خواه تئوریک و خواه پراتیک - عبارتست از کشف طرق صحیح برای این موضوع که چگونه باید تکامل سرمایه داری را، که امری (تا حدود معین و برای مدت معین) ناگزیر است، به مجرای سرمایه داری دولتی سوق داد، چه شرایطی باید برای آن فراهم کرد و چگونه باید امر تبدیل سرمایه داری دولتی به سوسیالیسم در یک آینده نزدیک تأمین شود.

برای حل این مسئله باید مقدم بر هر چیز بنحوی هر چه روشنتر در نظر خود مجسم نمود که سرمایه داری دولتی در داخل سیستم شوروی ما و در چارچوب دولت شوروی ما عملاً چه خواهد بود و چه باید باشد.

ساده ترین مورد یا نمونه اینکه چگونه حکومت شوروی تکامل سرمایه داری را به مجرای سرمایه داری دولتی سوق میدهد و چگونه سرمایه داری دولتی را «متداول میکند» - امتیازهاست. اکنون همه ما با این موضوع موافقیم که واگذاری امتیاز ضرورت دارد، ولی همه در این باره نمیاندیشند که امتیازها چه اهمیتی دارند. معنای امتیازها در سیستم شوروی از نقطه نظر شکلهای موجود اجتماعی - اقتصادی و روابط متقابل آنها چیست؟ این عبارتست از قرارداد، بلوک یا اتحاد قدرت دولتی شوروی یعنی پرولتری، با سرمایه داری دولتی علیه عنصر خرده مالکی (پاتریارکال و خرده بورژوازی). صاحب امتیاز - سرمایه دار است. وی کارها را بشیوه سرمایه داری و بخاطر کسب سود انجام میدهد و بخاطر تحصیل سود فوق العاده و مافوق سود معمولی یا بخاطر تحصیل مواد خامی که طور دیگری بدست آوردن آن برایش محال یا بینهایت دشوار است، با حکومت پرولتری حاضر به قرارداد میشود. حکومت شوروی از این امر نفعی عایدش میشود که عبارتست از رشد نیروهای مولده و افزایش میزان محصولات بفوریت یا طی مدتی بسیار کوتاه. فرض کنیم ما دارای صدها بنگاه استحصال، معدن و قطعات جنگل هستیم. ما نمیتوانیم از همه اینها بهره برداری کنیم، زیرا ماشین و خواربار و وسائل حمل و نقل کم داریم. از رشته های دیگر نیز بهمین علل بد بهره برداری میکنیم. در نتیجه بهره برداری بد و غیر کافی از بنگاههای بزرگ، عنصر خرده مالکی در کلیه مظاهر آن شدت مییابد: تضعیف اقتصاد دهقانی در نواحی اطراف (و سپس در همه جا)، لطمه شدید به نیروهای مولده آن، کاهش اعتماد دهقانان نسبت به حکومت شوروی،

چپاول و احتکارهای کوچک (که از هر چیز خطرناکتر است) در مقیاسی وسیع و غیره. حکومت شوروی، با «متداول کردن» سرمایه داری دولتی بصورت امتیازات، تولید بزرگ را در مقابل تولید کوچک، تولید پیشرو را در مقابل تولید عقب مانده، تولید ماشینی را در مقابل تولید دستی تقویت مینماید، میزان محصولات صنایع بزرگ را که در دست خودش میباشد (نسبت سهمیه اش) افزایش میدهد و مناسبات اقتصادی تنظیم شده از طرف دولت را در مقابل مناسبات خرده بورژوائی و آنارشیستی تقویت میکند. سیاست امتیازها، هر آینه بقاعده و با احتیاط اجرا شود، بدون شک به ما کمک خواهد کرد تا سریعاً (تا حدود معین و نسبتاً محدود) وضع تولید، وضع کارگران و دهقانان را بهبود بخشیم، - البته به بهای خسراهای معین یعنی در مقابل دادن دهها میلیون پوپ از گرانبهارترین محصولات به سرمایه دار. تعیین میزان و شرایطی که با وجود آن امتیاز برای ما سودمند و بی خطر خواهد بود، منوطست به تناسب قوا و موضوعیست که بوسیله مبارزه حل میشود، زیرا امتیاز هم نوعی از مبارزه و ادامه مبارزه طبقاتی به شکل دیگر است، ولی بهیچوجه معنایش تعویض مبارزه طبقاتی با صلح طبقاتی نیست. طرق مبارزه را عمل معین خواهد کرد.

سرمایه داری دولتی بصورت امتیازها، در مقایسه با سایر شکلهای سرمایه داری دولتی در سیستم شوروی، میتوان گفت ساده ترین، واضحترین و روشن ترین شکل بوده و دارای خطوط دقیقاً مشخص است. در اینجا ما مستقیماً با یک قرارداد رسمی و کتبی با پرفرهنگترین و پیشروترین سرمایه داران اروپای باختری روبرو هستیم. ما سود و زیان خود، حقوق و وظائف خود را دقیقاً میدانیم، ما آن مدتی را که طی آن امتیاز میدهیم دقیقاً میدانیم، شرایط پرداخت عوض پیش از موقع را، چنانچه در قرارداد حق عوض قبل از موعد پیشبینی شده باشد، میدانیم. ما به سرمایه داری جهانی «باج» معینی میدهیم و برای اینکه در مواردی گریبان خود را خلاص کرده باشیم بوی «فدیه میدهیم» و بدینوسیله فوراً تا حدود معینی موقعیت حکومت شوروی را استوار میسازیم و شرایط اداره امور اقتصادی خود را بهبود میبخشیم. تمام دشواری وظیفه ما در مورد امتیازها عبارت از اینستکه ما بتوانیم بهنگام انعقاد قرارداد امتیاز در همه چیز تعمق ورزیم و آنرا بسنجیم و سپس در مورد اجرای آن مراقبت نمائیم. وجود دشواریها در اینجا مسلم است و ارتکاب اشتباهات هم در اوایل کار شاید ناگزیر باشد ولی این دشواریها، در مقایسه با سایر وظائف انقلاب اجتماعی و از آنجمله در مقایسه با سایر شکلهای تکامل دادن و مجاز نمودن و متداول ساختن سرمایه داری دولتی، از همه کمتر است.

مهمترین وظیفه کلیه کارکنان حزبی و مؤسسات شوروی، بمناسبت برقراری مالیات جنسی عبارت از اینستکه آنها بتوانند اصول، مبانی و پایه های سیاست «امتیاز» را (یعنی سیاستی را که شبیه است به سرمایه داری «امتیازی» دولتی) در مورد بقیه شکلهای سرمایه داری و بازرگانی آزاد و مبادلات محلی و غیره نیز بکار بندند.

کتوپراسیون را در نظر بگیریم. بیهوده نبود که فرمان مربوط به مالیات جنسی فوراً موجب تجدید نظر در آئین نامه کتوپراسیون و تا اندازه ای توسعه دامنه «آزادی» و حقوق آن گردید. کتوپراسیون نیز نوعی از سرمایه داری دولتی است منتها با سادگی کمتر و با خطوطی کمتر مشخص و بیشتر مبهم و بدینجهت حکومت ما را در عمل با دشواریهای بیشتری روبرو میسازد. کتوپراسیون مولدین خرده پای کالا (در اینجا سخن بر سر کتوپراسیون کارگری نبوده، بلکه بر سر این نوع کتوپراسیون است که در یک کشور خرده دهقانی دارای تفوق است و تیپیک میباشد) ناگزیر موجب پیدایش مناسبات خرده بورژوائی سرمایه داری میگردد، به تکامل آنها مساعدت میکند، خرده سرمایه داران را به سلطه اول میکشد و حداکثر فایده را عاید آنان میسازد. مادامکه صاحبکاران کوچک تفوق دارند و امکان و همچنین لزوم مبادله نیز وجود دارد، طور دیگری هم نمیتواند باشد. آزادی و حقوق کتوپراسیون در شرایط کنونی روسیه معنایش تفویض آزادی و حقوق به سرمایه داری است. نادیده گرفتن این حقیقت مبرهن سفاقت یا تبهکاری خواهد بود.

ولی سرمایه داری «کتوپراتیوی» بر خلاف سرمایه داری خصوصی، در شرایط حکومت شوروی یکی از انواع سرمایه داری دولتی است و به این عنوان اکنون برای ما سودمند و مفید است، \_ البته تا حدود معینی. در حدودیکه مالیات جنسی معنایش آزادی فروش بقیه مازاد است (مازادی که بعنوان مالیات اخذ نشده است)، در این حدود ما باید بکوشیم تا این تکامل سرمایه داری را (زیرا آزادی فروش، آزادی بازرگانی عبارتست از تکامل سرمایه داری) به مجرای سرمایه داری کتوپراتیوی سوق دهیم. سرمایه داری کتوپراتیوی از این لحاظ که امر حساب و کنترل و نظارت و قراردادهای بین دولت (در این مورد دولت شوروی) و سرمایه دار را تسهیل مینماید، شبیه است به سرمایه داری دولتی. کتوپراسیون، بعنوان شکل بازرگانی، مفیدتر و سودمندتر از بازرگانی خصوصیست و این تنها به علل مذکور نبوده، بلکه همچنین به این علت است که کتوپراسیون اتحاد و تشکل میلیون ها تن از اهالی و سپس سراسر اهالی را تسهیل مینماید و این کیفیت بنوبه خود از نقطه نظر انتقال آتی از سرمایه داری دولتی به سوسیالیسم رجحان عظیمی است.

امتیازات و کئوپراسیون را بعنوان شکل‌هایی از سرمایه داری دولتی با هم مقایسه کنیم. امتیاز بر صنایع ماشینی بزرگ مبتنی است ولی کئوپراسیون بر صنایع کوچک و دستی و غالباً حتی بر صنعت دوران پاتریارکال. امتیاز در هر قرارداد امتیازی جداگانه ای مربوط است به یک سرمایه دار یا یک شرکت، یک سندیکا و یک کارتل و یک تروست. ولی کئوپراسیون هزاران و حتی میلیون‌ها دارنده خرده پا را در بر می‌گیرد. امتیاز امکان قرارداد دقیق و موعد دقیق را میدهد و حتی مستلزم آنست. ولی کئوپراسیون نه امکان قرارداد کاملاً دقیق را میدهد و نه موعد کاملاً دقیق. لغو قانون کئوپراسیون بمراتب سهلتر است تا فسخ قرارداد امتیاز، ولی گسست قرارداد بمعنای گسست فوری و ساده و بیدرنگ مناسبات عملی اتحاد اقتصادی یا «همزیستی» اقتصادی با سرمایه دار است و حال آنکه هیچگونه لغو قانون کئوپراسیون و بطور کلی هیچگونه قانونی نه تنها موجب گسست فوری «همزیستی» عملی حکومت شوروی با سرمایه داران خرده پا نمی‌گردد، بلکه اصولاً قادر به گسست مناسبات اقتصادی عملی نیست. «مراقب و مواظب» امتیازداران بودن آسان است، ولی انجام این کار در مورد کئوپراتورها دشوار است. انتقال از امتیازها به سوسیالیسم عبارتست از انتقال از یک شکل تولید بزرگ به شکل دیگر تولید بزرگ. انتقال از کئوپراسیون صاحبکاران خرده پا به سوسیالیسم عبارتست از انتقال از تولید کوچک به تولید بزرگ، یعنی انتقالی که بغرنجتر است ولی میتواند، در صورت موفقیت، توده های وسیعتری از اهالی را در بر گیرد و میتواند ریشه های عمیقتر و جان سخت تری از مناسبات قدیمی ماقبل سوسیالیستی و حتی ماقبل سرمایه داری را که از لحاظ مقاومت در برابر هرگونه «پدیده تازه» از همه سرسخت ترند، از جا بکند. سیاست امتیازات، در صورت موفقیت، تعداد کمی بنگاه بزرگ بما خواهد داد، که در مقایسه با بنگاه های ما نمونه وارند و در سطح سرمایه داری معاصر پیشرو قرار دارند؛ پس از یک چند دهسال این بنگاه ها تماماً به ما تعلق خواهند گرفت. سیاست کئوپراتیوی، در صورت موفقیت، موجب اعتلای اقتصاد کوچک خواهد شد و، بر اساس اتحاد داوطلبانه، انتقال آنرا طی مدت نامعینی به تولید بزرگ تسهیل خواهد نمود.

نوع سوم سرمایه داری دولتی را بگیریم. دولت، سرمایه دار را بعنوان بازرگان بکار جلب مینماید و در مقابل فروش محصولات دولتی و خریداری محصولات مولدین خرده پا چند درصد معینی بعنوان حق العمل می پردازد. نوع چهارم: دولت به کارفرمای سرمایه دار یک بنگاه یا معدن یا یک قطعه جنگل و زمین و غیره را که متعلق به دولت است، اجاره میدهد و ضمناً قرارداد اجاره بیش از هر چیز به قرارداد امتیاز شباهت دارد. در باره این دو نوع

اخیر سرمایه داری دولتی بهیچوجه چیزی گفته نمیشود و بهیچوجه کسی بفکرش نیست و توجهی به آن ندارد. ولی علت این امر آن نیست که ما نیرومند و عاقل بوده ایم، بلکه آنستکه ما ضعیف و سفیه هستیم. ما میترسیم از اینکه مستقیماً به چهرهٔ یک «حقیقت پست» بنگریم و چه بسا تسلیم «فریبی که ما را بالا میبرد» میگردیم. فکر ما دائماً به این سمت منحرف میشود که «ما» از سرمایه داری به سوسیالیسم انتقال می یابیم، در حالیکه فراموش میکنیم بنحوی دقیق و روشن در نظر خود مجسم سازیم که این «ما» چه کسانی هستند. باید همهٔ — و حتماً بدون استثناء همهٔ اجزاء ترکیبی یعنی کلیهٔ شکل‌های متنوع اقتصاد اجتماعی موجوده در کشور ما را، که من در مقالهٔ مورخهٔ ۵ ماه مه سال ۱۹۱۸ بیان داشته ام، در مد نظر داشت، تا این تصور روشن فراموش نگردد. «ما» یعنی پیشاهنگ و آتریاد پیشرو پرولتاریا مستقیماً به سوسیالیسم انتقال می یابیم، ولی آتریاد پیشرو فقط بخش کوچکی از تمام پرولتاریا است و این پرولتاریا هم بنوبه خود فقط بخش کوچکی از تمام تودهٔ اهالی است. لذا، برای آنکه «ما» بتوانیم وظیفهٔ انتقال مستقیم خود را به سوسیالیسم موفقانه انجام دهیم، باید این نکته را درک نمائیم که چه راهها و شیوه‌ها و وسائل و لوازمی بعنوان واسطه برای انتقال از مناسبات ماقبل سرمایه داری به سوسیالیسم لازمست، تمام کنه مطلب در همین است.

به نقشهٔ جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه نظری بیفکنید. در شمال ولوگدا، در جنوب خاوری رستف کناردن و ساراتف، در جنوب اورنبورگ و امسک و در شمال تومسک سرزمین بسیار پهناوری وجود دارد که در آن ممکن بود ده‌ها کشور بزرگ با فرهنگ جای بگیرند. ولی در سراسر این سرزمین نظام پاتریارکال، نیمه توحش و توحش بتمام معنی حکمفرما است. ولی در دهات دور افتادهٔ بقیهٔ روسیه وضع از چه قرار است؟ مگر در کلیهٔ نقاطی که دهات را ده‌ها کیلومتر کوره راه یا بهتر بگوئیم ده‌ها کیلومتر بیراهه از راه‌های آهن یعنی از وسیله ارتباط مادی با عالم فرهنگ، با سرمایه داری، با صنایع بزرگ و شهرهای بزرگ جدا میکند، بهمینسان نظام پاتریارکال و آبلومفشینا (۳۲۵) و نیمه توحش تسلط ندارد؟

آیا انتقال از این وضعی که در روسیه تسلط دارد، به سوسیالیسم امکان پذیر است؟ آری تا حدود معینی امکان پذیر است، ولی فقط بیک شرط که ما اکنون، در سایهٔ یک کار علمی عظیم و فرجام یافته، دقیقاً از آن آگاهیم. این شرط عبارتست از الکتریفیکاسیون. اگر ما ده‌ها کارخانهٔ برق ناحیه ای بسازیم (ما اکنون میدانیم که این کارخانه‌ها را کجا و چگونه

میتوان و باید ساخت)، اگر ما از این کارخانه ها به هر قصبه ای نیروی برق برسانیم، اگر ما بمقدار کافی موتور مولد برق و ماشینهای دیگر بدست آوریم، آنوقت دیگر به مراحل انتقالی و حلقه های واسط بین نظام پاتریارکال و سوسیالیسم احتیاجی نخواهد بود یا تقریباً نخواهد بود. ولی ما بخوبی میدانیم که این «یک» شرط، حداقل، دهسال فقط برای کارهای نوبت اول لازم دارد و تقلیل این مدت هم بنویه خود فقط در صورت پیروزی انقلاب پرولتری در کشورهای نظیر انگلستان، آلمان و آمریکا ممکنست.

ولی برای سالهای آینده نزدیک باید توانست درباره حلقه های واسطی که قادرند انتقال از نظام پاتریارکال، از تولید کوچک به سوسیالیسم را تسهیل نمایند، تعمق ورزید. «ما» هنوز هم غالباً بسوی این استدلال انحراف میورزیم که: «سرمایه داری شر و سوسیالیسم خیر است». ولی این استدلال نادرست است، زیرا در آن مجموع شکلهای مختلف اجتماعی - اقتصادی فراموش میگردد و فقط دوتا از آنها در نظر گرفته میشود.

سرمایه داری نسبت به سوسیالیسم شرّ است. سرمایه داری نسبت به نظامات قرون وسطائی، نسبت به تولید خرد، نسبت به بوروکراتیسم ناشی از پراکندگی مولدین خرده پا، خیر است. تا آنجا که ما هنوز قادر به عملی نمودن انتقال مستقیم از تولید کوچک به سوسیالیسم نیستیم، سرمایه داری هم تا حدود معینی بعنوان محصول خود بخودی تولید و مبادله خرد ناگزیر است و لذا ما باید از سرمایه داری بعنوان حلقه واسطی بین تولید خرد و سوسیالیسم و بعنوان وسیله، طریقه، شیوه و نحوه ارتقاء سطح نیروهای مولده استفاده نمائیم (بویژه با سوق دادن آن به مجرای سرمایه داری دولتی).

موضوع بوروکراتیسم را بردارید و از لحاظ اقتصادی نظری به آن بیفکنید. در پنجم ماه مه سال ۱۹۱۸ هنوز بوروکراتیسم در میدان دید ما قرار ندارد. شش ماه پس از انقلاب اکتبر یعنی پس از آنکه ما دستگاه بوروکراتیک کهنه را از پای تا به سر در هم خورد کردیم، نیز هنوز این شر را احساس نمی کنیم.

یکسال دیگر هم میگذرد. در کنگره هشتم حزب کمونیست روسیه، به تاریخ ۱۸-۲۳ مارس سال ۱۹۱۹ برنامه جدید حزب بتصویب میرسد و در این برنامه ما بدون اینکه از اعتراف به شر هراسی داشته باشیم، بلکه در عین آنکه مایلیم آنرا آشکار نمائیم، فاش سازیم، رسوا کنیم و افکار و اراده و انرژی و اقدام را برای مبارزه علیه این شر بر انگیزیم، صریحاً از «احیاء جزئی از بوروکراتیسم در داخل نظام شوروی» سخن میگوئیم.

دو سال دیگر هم گذشت. بهار سال ۱۹۲۱، پس از کنگره هشتم شوراهای، که در آن موضوع

بوروکراتیسم مورد بحث و مذاکره قرار گرفت (دسامبر سال ۱۹۲۰)، پس از کنگره دهم حزب کمونیست روسیه (مارس سال ۱۹۲۱)، که در آن از مباحثاتی که ارتباط کاملاً نزدیکی با تجزیه و تحلیل بوروکراتیسم داشت، نتیجه گیری شد، ما همین شر را بنحوی واضحتر و روشنتر و مخوفتر در برابر خود می بینیم. ریشه های اقتصادی بوروکراتیسم چیست؟ این ریشه ها بطور عمده دو قسمند: از یکطرف بورژوازی تکامل یافته همانا برای مبارزه علیه جنبش انقلابی کارگران (و قسمتی هم دهقانان) به دستگاه بوروکراتیک و در نوبه اول به دستگاه نظامی و سپس به قضائی و غیره احتیاج دارد. این را ما نداریم. دادگاههای ما طبقاتی و ضد بورژوازی هستند. ارتش ما طبقاتی و ضد بورژوازیست. بوروکراتیسم در ارتش نبوده بلکه در مؤسساتیست که امور آنها اداره مینمایند. بوروکراتیسم کشور ما ریشه اقتصادی دیگری هم دارد که عبارتست از: تفرقه و پراکندگی مولدین خرده پا، فقر آنها، بی فرهنگی، بی راهی، بیسوادی، فقدان مبادله بین زراعت و صنایع و فقدان ارتباط بین این دو و تأثیر متقابل آنها در یکدیگر. این امر بمیزان عظیمی نتیجه جنگ داخلی است. هنگامیکه ما را از هر سو محاصره کرده و رابطه ما را با تمام جهان سپس با نواحی غله خیز جنوب، با سیبری و با معادن ذغال قطع کرده بودند، ما نمیتوانستیم صنایع را احیا نمائیم. ما مجبور بودیم از «کمونیسم جنگی» خودداری نورزیم و از توسل به شدیدترین اقدامات افراطی نهراسیم و زندگی نیمه گرسنه و بدتر از نیمه گرسنه را تحمل نمائیم ولی بهر قیمتی شده، علی رغم ویرانی کاملاً بیسابقه و فقدان مبادلات کالائی - حکومت کارگری دهقانی را حفظ نمائیم. و ما از آنچه که اس ارها و منشویک ها را (که در واقع تا حدود زیادی در نتیجه ترس و خوف خود از بورژوازی پیروی میکردند) بهراس انداخته بود، بهراس نیفتادیم. ولی آنچه که در یک کشور تحت محاصره، در یک دژ محصور شرط پیروزی بود، جنبه منفی خود را درست در بهار سال ۱۹۲۱، هنگامیکه آخرین نیروهای گارد سفید از سرزمین جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه بیرون رانده شدند، آشکار ساخت. «موقوف ساختن» هر گونه مبادله کالا در یک دژ محصور ممکن و لازمست؛ با قهرمانی خاص توده ها این وضع را میتوان سه سال تحمل نمود. پس از این بیش از پیش بر شدت خانه خرابی مولد خرده پا افزوده شد، احیاء صنایع بزرگ باز هم بتعویق و تأخیر افتاد. بوروکراتیسم، بعنوان میراث «محاصره» و بعنوان روبنای پراکندگی و فروکوفتگی مولد خرده پا، کاملاً خود را آشکار ساخت.

باید توانست بدون هراس به وجود شر اعتراف نمود تا بتوان محکمتر علیه آن مبارزه کرد و کار را باز و باز از نو آغاز نمود - ما مجبور خواهیم بود چندین بار دیگر در کلیه شئون



ساختمانی خود کار را از نو آغاز کنیم و تمام نشده ها را اصلاح نمائیم و طرق مختلفی را برای برداشت موضوع انتخاب کنیم. تأخیر در احیاء صنایع سنگین آشکار شد، تحمل ناپذیری مبادله «موقوف شده» بین صنایع و زراعت آشکار گردید، - پس باید با تمام قوا به آنچیزی که بیشتر در دسترس است یعنی به احیاء صنایع کوچک پرداخت. باید از این جانب به پیشرفت کار کمک نمود، باید این جناح بنا را که در اثر جنگ و محاصره نیمه ویران شده است، تقویت کرد و با تیربست محکم نمود. باید بانواع وسائل و بهر قیمتی شده مبادله را بسط داد و از سرمایه داری نهراسید، زیرا حدودی را که ما برای آن قائل شده ایم (بوسیله سلب مالکیت از ملاکین و بورژوازی در اقتصادیات و با استقرار حکومت کارگری - دهقانی در سیاست) بقدر کافی محدود و بحد کافی «معتدل» است. اینست اندیشه اساسی مالیات جنسی و اینست معنای اقتصادی آن.

کلیه کارکنان ما، اعم از کارکنان حزبی و کارکنان مؤسسات شوروی، باید تمام مساعی خود و تمام توجه خود را بکار برند تا در محل ها - در استان ها و از آنهم بیشتر در شهرستانها و از آن نیز بیشتر در بخش ها و دهات - بمنظور پیشرفت ساختمان اقتصادی همانا از نقطه نظر ارتقاء فوری اقتصاد دهقانی، ولو با وسائلی «کوچک و ناچیز» و بمیزانی ناچیز و نیز بمنظور کمک به این اقتصاد از راه بسط صنایع کوچک محلی - ابتکار بیشتری بوجود آورند و موجبات پیدایش آنها فراهم سازند. نقشه اقتصادی واحد برای سراسر کشور مستلزم آنستکه همانا این موضوع در مرکز دقت و توجه و در مرکز عملیات «ضربتی» قرار گیرد. بهبودی معینی که در اینجا، یعنی در جائی بدست آمده که به «بنیاد» بسیار پهناور و بسیار ژرف بیش از همه نزدیک است، بما امکان خواهد داد در کوتاه ترین مدتی به احیاء مجدانه تر و موفقیت آمیزتر صنایع بزرگ پردازیم.

کارمند اداره خواربار تاکنون از یک دستور اساسی باخبر بود: جمع آوری صد در صد مازاد محصول. حالا دستور دیگری وجود دارد: جمع آوری صد در صد مالیات در کوتاه ترین مدت و سپس جمع آوری صد در صد دیگر از طریق معاوضه با محصولات صنایع بزرگ و کوچک. کسیکه ۷۵ درصد مالیات و ۷۵ درصد دیگر (از صد دوم) را از طریق مبادله با محصولات صنایع بزرگ و کوچک جمع آوری کند، کار دولتی مفیدتری انجام میدهد تا آنکسی که صد در صد مالیات و ۵۵ درصد دیگر (از صد دوم) را از طریق مبادله جمع آوری کند. وظیفه کارمند اداره خواربار بغرنجتر میشود. از یک طرف این یک وظیفه اداری مالیاتیست که بنابر آن باید مالیات را هر چه سریعتر و هر چه مثمرتر جمع آوری نمود. از طرف دیگر این یک

وظیفه عمومی اقتصاددست که بنابر آن باید کوشش کرد تا امور کئوپراسیون طوری هدایت شود و به صنایع کوچک طوری کمک شود و دامنه ابتکار و بدعت در محلها طوری بسط داده شود که مبادله بین زراعت و صنایع افزایش یابد و تحکیم پذیرد. ما هنوز خیلی، خیلی بد از عهده این کار بر می آئیم؛ اثبات آن - بوروکراتیسم است. ما نباید از اعتراف باینموضوع ترسی داشته باشیم که در اینمورد هنوز خیلی چیزها میتوان و باید از سرمایه دار آموخت. نتایج تجربیات عملی را در استانها، شهرستانها، بخشها و دهات مورد مقایسه قرار دهیم: در یک جا سرمایه داران و خرده سرمایه داران خصوصی فلان نتیجه را بدست آورده اند. سود آنها تقریباً فلانمقدار است. این باج و اجرتیست که ما «در ازاء علم آموزی» پرداخته ایم. از پرداخت اجرت در ازاء علم آموزی بشرطی که آموزش باثمر باشد، دریغی نیست. در همسایگی آنها از راه کئوپراتیو فلان نتیجه بدست آمده است. سود حاصله آنها فلانقدر است. در جای سوم از طریق صرفاً دولتی و صرفاً کمونیستی فلان نتیجه را بدست آورده اند (این مورد سوم در لحظه کنونی استثناء نادریست).

وظیفه ما باید عبارت از این باشد که هر مرکز اقتصادی منطقه ای و هر مجلس مشاوره اقتصادی استان که جنب کمیته اجرائیه تشکیل میگردد بیدرنگ و بعنوان یک وظیفه درجه اول به عملی نمودن فوری آزمایشها یا سیستم های گوناگون «معاملاتی» در مورد آن مازادیکه پس از تأدیة مالیات جنسی باقی میماند، پردازد. پس از چند ماه باید عملاً نتایجی در دست داشت که بتوان آنها را مورد مقایسه و بررسی قرار داد. نمک استخراج شده از محل یا حمل شده از نقاط دیگر: نفتی که از مرکز میرسد؛ صنایع دستی مخصوص تهیه مصنوعات چوبی؛ صنایعی که از مواد خام محلی محصولات تولید میکند که اهمیت چندانی نداشته، ولی برای دهقانان لازم و مفید است: «ذغال سبز» (استفاده از نیروی آب کم اهمیت محلی برای الکتریفیکاسیون) و غیره و غیره، - همه باید برای آن مورد استفاده قرار گیرد که مبادله بین صنایع و کشاورزی بهر قیمتی شده رونق گیرد. هر کس در این رشته حداکثر نتایج را بدست آورد، ولو از راه سرمایه داری خصوصی و حتی بدون کئوپراسیون، بدون تبدیل مستقیم این سرمایه داری به سرمایه داری دولتی هم باشد، به امر ساختمان سوسیالیستی سراسر روسیه بیش از آنکسی فائده خواهد رساند که به «تفکر» در باره منزه بودن کمونیسم مشغول گردد و برای سرمایه داری دولتی و کئوپراسیون نظامنامه و مقررات و دستورالعمل بنویسد، ولی عملاً مبادله را پیشرفت ندهد.

این موضوع ممکنست نقیض گوئی بنظر رسد: سرمایه داری خصوصی در رل دستیار

سوسیالیسم؟

ولی این موضوع بهیچوجه نقیض گوئی نیست، بلکه از لحاظ اقتصادی یک واقعیت بکلی انکار ناپذیر است. چون ما با یک کشور خرده دهقانی دارای وسایل حمل و نقل فوق العاده ویران روبرو هستیم، که از جنگ و محاصره برون می آید و رهبری سیاسی آن با پرولتاریا است، که امور حمل و نقل و صنایع بزرگ را در دست دارد، لذا از این مقدمات بنحوی کاملاً ناگزیر این نتیجه بدست می آید که اولاً مبادلات محلی در لحظه کنونی اهمیت درجه اول دارد و ثانیاً کمک به سوسیالیسم بوسیله سرمایه داری خصوصی (و بطریق اولی دولتی) امکان پذیر است.

کتر درباره کلمات مناقشه کنیم. ما هنوز هم از این لحاظ مرتکب خطاهای بیحد و حصری میشویم. بیشتر در تجربیات عملی تنوع بکار بریم و بیشتر این تجربیات را مورد بررسی قرار دهیم. شرایطی یافت میشوند که در آن دادن ترتیبات نمونه وار به کارهای محلی حتی در کوچکترین مقیاس نیز، حائز اهمیت دولتی بیشتریست تا شئون بسیاری از کارهای دستگاه دولتی مرکزی. و اتفاقاً در لحظه کنونی در مورد اقتصاد دهقانی بطور کلی و در مورد معاوضه مازاد تولیدات کشاورزی با محصولات صنعتی بطور اخص، شرایط در کشور ما بویژه همینگونه است. دادن ترتیبات نمونه وار به کار در رشته مذکور، ولو برای یک بخش هم باشد، حائز اهمیت دولتی فراوانتریست تا بهبود «نمونه وار» دستگاه مرکزی فلان یا بهمان کمیساریای ملی. زیرا دستگاه مرکزی ما طی سه سال و نیم به آنچنان مرحله ای وارد شده است که دیگر در حدود معینی جنبه جمود زیانبخش بخود گرفته است: ما نمیتوانیم این دستگاه را بمیزان قابل ملاحظه و با سرعت بهبود دهیم و نمیدانیم چگونه باید این کار را انجام داد. کمک به این دستگاه برای بهبود اساسی تر آن، برای وارد نمودن جریان جدیدی از نیروهای تازه نفس در آن، برای مبارزه موفقیت آمیز علیه بوروکراتیسم و برای غلبه بر جمود زیانبخش باید از محل ها، از پائین برسد و آنهم بوسیله دادن ترتیبات نمونه وار به «واحد جامع» کوچک ولی بخصوص «واحد جامع» یعنی نه یک مؤسسه اقتصادی، نه یک رشته اقتصادی نه یک بنگاه، بلکه مجموعه تمام مناسبات اقتصادی، مجموعه تمام معاملات اقتصادی ولو در یک محل کوچک.

آنکسانی از ما که محکوم به ماندن بر سر کار دستگاه مرکزی هستند، امر بهبود دستگاه و تصفیه آنرا از بوروکراتیسم، ولو بمیزان ناچیزی که مستقیماً در دسترس باشد، ادامه خواهند داد. ولی کمک عمده از این لحاظ از محل ها رسیده و خواهد رسید. کار ما در محل ها \_

تا آنجا که من می بینم - رویهمرفته بهتر از مرکز است و علت آنهم مفهوم است، زیرا شر بوروکراتیسم طبیعتاً در مرکز متراکم میگردد؛ مسکو از این لحاظ نمیتواند بدترین شهر و بطور کلی بدترین «محل» در جمهوری نباشد. در محلها انحرافات از حد وسط به هر دو سمت وجود دارد؛ انحرافات به بدترین سمت کمتر از انحرافات به بهترین سمت است. انحرافات به بدترین سمت عبارتست از سوء استفاده آن کارمندان سابق و ملاکین و بورژواها و سایر نابکارانی که خود را به کمونیست ها چسبانده و گاهی مرتکب اجحافات و زشتی ها و هتاکهای نفرت انگیزی نسبت بدهقانان میشوند. در این مورد باید بیک تصفیه تروریستی دست زد؛ محاکمه در محل و تیرباران بیچون و چرا. بگذار مارتف ها و چرنف ها و خرده بورژواهای غیر حزبی نظیر آنها به سر و سینه خود بکوبند و بانگ برآورند که: «شکر خدا را که من به "آنها" شبیه نیستم و ترور را هرگز قبول نداشته و قبول ندارم». این ابلهان «ترور را قبول ندارند»، زیرا در امر تحمیق کارگران و دهقانان ایفای نقش همدستان چاکر صفت گارد سفیدیها را برای خود برگزیده اند. اس ارها و منشویکها «ترور را قبول ندارند»، زیرا تحت لوای «سوسیالیسم» نقشی را ایفا میکنند که عبارتست از کشاندن توده ها در زیر ترور گارد سفیدیها. این را رژیم کرنسکی و غائله کورنیلفی در روسیه، رژیم کلچاک در سیبری، منشویسم در گرجستان به ثبوت رسانده است، این را قهرمانان انترناسیونال دوم و انترناسیونال «دو و نیم» (۳۲۶) در فنلاند، مجارستان، اتریش، آلمان، ایتالیا، انگلستان و غیره به ثبوت رسانده اند. بگذار همدستان چاکر صفت ترور گارد سفیدی بخاطر نفی هر گونه ترور خود را بستایند. ولی ما حقیقت ناگوار ولی مسلم را خواهیم گفت: در کشورهاییکه در حال بحران ناشنوده و از هم گسیختگی روابط قدیمی و حدت مبارزه طبقاتی دوران پس از جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ هستند (تمام کشورهای جهان در این حالت هستند) علی رغم سالوسان و عبارت پردازان، بدون ترور نمیتوان کار را از پیش برد. یا ترور گارد سفیدی بورژوائی نوع آمریکائی، انگلیسی (ایرلند)، ایتالیائی (فاشیست ها)، آلمانی، مجارستانی و غیره و یا ترور سرخ پرولتری. حد وسط وجود ندارد، شق «ثالث» وجود ندارد و نمیتواند داشته باشد.

انحرافات به بهترین سمت عبارتست از: مبارزه موفقیت آمیز با بوروکراتیسم، حداکثر توجه نسبت به حوائج کارگران و دهقانان، نهایت اهتمام نسبت به امر اعتلای اقتصادی، ارتقاء سطح بهره دهی کار، بسط گردش محلی کالا بین زراعت و صنایع. این انحرافات به بهترین سمت، با آنکه فراوانتر از انحرافات به بدترین سمت است، ولی بهر حال جنبه نادر دارد. معهدا این

انحرافات وجود دارد. همه جا در محل ها نیروهای کمونیستی جدید و جوان و تازه نفسی که در جنگ داخلی و در زندگی پر محرومیت آبدیده شده اند بوجود می آیند. ما هنوز بهیچوجه و بهیچوجه برای بر کشیدن سیستماتیک و پیگیر این نیروها از پائین به بالا بحد کافی کار نمیکنیم. اینکار را میتوان و باید پردامنه تر و مصرانه تر انجام داد. برخی از کارکنان را میتوان و باید از سر کارهای دستگاه مرکزی بر داشت و بعنوان رهبران شهرستانها و بخش ها به کارهای محلی گماشت و در آنجا برای تمام کارهای اقتصادی من حیث المجموع ترتیبات نمونه واری داد، اینها فوائد فراوانی خواهند رساند و وظیفه ایرا انجام خواهند داد که برای سراسر کشور مهمتر از برخی وظائف محوله در دستگاه مرکزی خواهد بود. زیرا دادن ترتیبات نمونه وار به کار منبعی برای پیدایش کارکنان و نمونه ای برای سرمشق گرفتن خواهد بود که تقلید از آن دیگر نسبتاً دشوار نخواهد بود و بدینطریق ما خواهیم توانست از مرکز به این امر کمک کنیم که «تقلید» از سرمشق نمونه وار همه جا با دامنه وسیعی انجام گیرد و همه جا اجباری شود.

امر بسط «مبادله» بین زراعت و صنایع به حساب مازاد پس از تأدیه مالیات جنسی، و صنایع کوچک که اکثراً دستی است، بنابر ماهیت اصلی خود ابتکار مستقلانه و بصیرانه و هوشمندانه ایرا از طرف سازمانهای محلی ایجاب میکند و لذا دادن ترتیبات نمونه وار به کارهای شهرستانها و بخش ها در لحظه کنونی از نقطه نظر امور مربوط به سراسر کشور اهمیت فوق العاده زیادی کسب مینماید. در امور جنگی مثلاً هنگام جنگ اخیر با لهستان ما ترسی از عدول از سلسله مراتب بوروکراتیک نداشتیم و نمیترسیدیم از اینکه اعضاء شورای انقلابی جنگی جمهوری را «تنزل رتبه» داده به پست های پائین تر بگماریم (در حالیکه این شغل عالی، مرکزی را برای آنها محفوظ داریم). پس چرا حالا برخی از اعضاء کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه یا اعضاء ارگانهای عالی و یا رفقای عالیرتبه دیگر را تغییر محل نداده و به کارهایی حتی در شهرستانها و حتی در بخش ها نگماریم؟ در واقع هم ما دیگر آنقدر «بوروکرات» نشده ایم که از این عمل «ترس داشته باشیم». و اصولاً ده ها کارکن دستگاه مرکزی یافت خواهند شد که با طیب خاطر به این کار تن در دهند. این امر نفع فوق العاده ایرا عاید ساختمان اقتصادی سراسر جمهوری خواهد کرد و بخش های نمونه وار و یا شهرستانهای نمونه وار نه تنها یک نقش بزرگ، بلکه نقش تاریخی کاملاً قاطع بازی خواهند کرد.

ضمناً بعنوان یک نکته کوچک ولی نکته ایکه بهر حال حائز اهمیت است، باید موضوع

تغییر ضروری طرح اصولی مسئله مبارزه با معامله گری احتکاری را متذکر شد. ما باید بازرگانی «صحیح» را که از کنترل دولتی سر باز نزند مورد پشتیبانی خود قرار دهیم، بسط این بازرگانی برای ما صرفه دارد. معامله گری احتکاری هم چنانچه مفهوم سیاسی - اقتصادی آنرا در نظر گیریم، وجه تمایزی با بازرگانی «صحیح» نخواهد داشت. آزادی بازرگانی همان سرمایه داریست و سرمایه داری همان معامله گری است، نادیده گرفتن این حقیقت خنده آور است.

پس تکلیف چیست؟ آیا باید معامله گری را معاف از کیفر اعلام نمود؟ خیر. باید در کلیه قوانین مربوط به معامله گری تجدید نظر کرد و در آن جرح و تعدیل نمود و هر گونه چپاول و هر گونه سریچی مستقیم یا غیر مستقیم، آشکار یا پنهانی از کنترل دولتی و نظارت و حساب را مشمول کیفر اعلام کرد (و آنرا عملاً با شدتی سه برابر سابق مورد پیگرد قرار داد). همانا بکمک یک چنین طرح مسئله است (در شورای کمیسرهای ملی اکنون این کار آغاز شده است بدینمعنی که شورای کمیسرهای ملی دستور داده است که کار تجدید نظر در قوانین مربوط به معامله گری احتکاری آغاز گردد) که ما توفیق خواهیم یافت تکامل سرمایه داری را، که تا حدود معینی تکاملی ناگزیر و برای ما ضروریست، به مجرای سرمایه داری دولتی سوق دهیم.

### \* نتایج و استنتاجات سیاسی

مطالبی که هنوز برای من باقیمانده اینستکه به آن اوضاع و احوال سیاسی، که در اثر وضع اقتصادی مشروحه در فوق بوجود آمده و تغییر شکل داده است، ولو بطور مختصر هم شده، اشاره ای بنمایم.

گفتیم که خصائص اساسی اقتصادیات ما در سال ۱۹۲۱ همانست که در سال ۱۹۱۸ بود. بهار سال ۱۹۲۱ - بطور عمده در نتیجه خشکسالی و مرگ و میر دامها - وخامت فوق العاده ایرا در وضع دهقانان، که بدون آنهم بعلت جنگ و محاصره در وضع بس شاقی بسر میبردند، با خود بهمراه آورد. نتیجه این وخامت تزلزلات سیاسی بود، که بطور کلی «طبیعت» اصلی مولد خرده پا را تشکیل میدهد. برجسته ترین مظهر این تزلزلات شورش کرونشئات بود. شاخصترین نکته در حوادث کرونشئات همانا تزلزلات عناصر خرده بورژوا بود. چیزی که

دارای شکل کاملاً معین و روشن و صریح باشد بسیار کم بود. شعارهای مبهمی وجود داشت که عبارت بود از: «آزادی»، «آزادی بازرگانی»، «رهائی از قید اسارت»، «شوراهای بدون بلشویک ها» یا تجدید انتخابات شوراها یا خلاصی از قید «دیکتاتوری حزبی» و هكذا و قس علیهذا. هم منشویک ها و هم اس ارها جنبش کرونشتات را «از آن خود» اعلام میکنند. ویکتور چرنف قاصدی به کرونشتات میفرستد: بنابه پیشنهاد این قاصد، والک منشویک یکی از سران کرونشتات، برله «مجلس مؤسسان» رأی میدهد. تمام گارد سفیدها فوراً و میتوان گفت با یک سرعت تلگرافی «بخاطر کرونشتات» بسیج میشوند. کارشناسان نظامی گارد سفیدها در کرونشتات و عده ای از کارشناسان (نه اینکه فقط کازلفسکی) نقشه ای برای پیاده کردن نیرو در اورانیان بائوم تنظیم میکنند و این نقشه توده متزلزل منشویک ها و اس ارها و غیر حزبی ها را بهراس میاندازد. بیش از پنجاه روزنامه روسی گارد سفیدها در خارجه «بخاطر کرونشتات» دست به تبلیغات فوق العاده شدیدی میزنند. بانکهای بزرگ و همه نیروهای سرمایه مالی برای کمک به کرونشتات صندوقهای اعانه تأسیس میکنند. میلیوکف کادت، پیشوای عاقل بورژوازی و ملاکین با شکیبائی به ویکتور چرنف ابله بطور مستقیم (و به دان و راژکف منشویک، که بعلت داشتن ارتباط با کرونشتات اکنون در پتروگراد زندانی هستند، بطور غیر مستقیم) توضیح میدهد که لازم نیست در مورد مجلس مؤسسان شتاب ورزیده شود و میتوان و باید برله حکومت شوروی – منتها بدون وجود بلشویک ها – اظهار نظر نمود.

البته کار دشواری نیست که انسان از ابلهان خودپسندی نظیر چرنف، قهرمان عبارت پردازی خرده بورژوائی یا مارتف، شوالیه رفرمیسم خرده بورژوائی آرایش شده «برنگ مارکسیسم»، عاقلتر باشد. اصولاً مطلب در این هم نیست که میلیوکف، بعنوان یک شخصیت، آدم عاقلتریست، بلکه در اینستکه این پیشوای حزبی بورژوازی بزرگ، بحکم موقعیت طبقاتی خویش، ماهیت طبقاتی و مناسبات متقابل سیاسی را از پیشوایان خرده بورژوازی، نظیر چرنف ها و مارتف ها، روشنتر میبیند و بهتر درک میکند. زیرا بورژوازی یک نیروی واقعاً طبقاتی است که در دوران سرمایه داری، خواه در رژیم سلطنتی و خواه در هر نوع از دموکراتیک ترین جمهوری ها ناگزیر حکمفرمائی میکند و در عین حال بطور ناگزیر از پشتیبانی بورژوازی جهانی هم برخوردار است. و اما خرده بورژوازی، یعنی همه قهرمانان انترناسیونال دوم و انترناسیونال «دو ونیم»، از لحاظ ماهیت اقتصادی مطلب، نمیتواند چیز دیگری جز مظهر ناتوانی طبقاتی باشد، – از اینجاست تزلزلات و عبارت پردازی و زبونی. در

سال ۱۷۸۹ خرده بورژواها هنوز میتوانستند انقلابیون کبیر باشند؛ در سال ۱۸۴۸ آنها مضحک و حقیر بودند: در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱ - آنها، از لحاظ نقش واقعی خود، همدستان منفور ارتجاع و چاکران مستقیم آن هستند، اعم از اینکه آنانرا چرنف و مارتف بنامند و یا کائوتسکی و ماکدونالد و هکذا و قس علیهذا.

وقتی مارتف در مجله خود منطبعه در برلن اظهار میدارد که گویا کرونشتات نه تنها شعارهای منشویکی را عملی میساخت، بلکه در عین حال ثابت کرد که وجود یک جنبش ضد بلشویکی، که تماماً در خدمت گارد سفیدها و سرمایه داران و ملاکین نباشد، امکان پذیر است، همانا نمونه بارزی از نرسیس خودپسند خرده بورژوا را مجسم میسازد. بیائید صاف و ساده دیده به روی این حقیقت بر بندیم که همه گارد سفیدهای واقعی به شورشیان کرونشتات درود میگفتند و از طریق بانک ها برای کمک به کرونشتات اعانه جمع آوری میکردند! میلیوکف در مقابل چرنف ها و مارتف ها محق است، زیرا تاکتیک واقعی متعلق به نیروی واقعی گارد سفید یعنی نیروی سرمایه داران و ملاکین را بروز میدهد: بیائید هر که را دلتان میخواهد، حتی آنارشیست ها و هر نوع حکومت شوروی را که میخواهید، پشتیبانی نمائیم، فقط همینقدر باشد که بلشویک ها سرنگون گردند و همینقدر باشد که نقل مکان حکومت عملی گردد! فرقی نمیکند که این نقل مکان بسمت راست باشد یا بسمت چپ، بسمت منشویک ها باشد یا بسمت آنارشیست ها، همینقدر باشد که با این نقل مکان حکومت از دست بلشویک ها خارج شود؛ بقیه اش را «ما» میلیوکف ها، «ما» سرمایه داران و ملاکین «خودمان» درست خواهیم کرد، این جوجه آنارشیست ها، این چرنف ها و مارتف ها را ما با پس گردنی بیرون خواهیم کرد، همانگونه که در سیبری نسبت به چرنف و مایسکی، در مجارستان نسبت به چرنف ها و مارتف های مجارستانی، در آلمان نسبت به کائوتسکی و در وین نسبت به فردریک آدلر و شرکاء رفتار کردیم. بورژوازی واقعی پرکار صدها تن از این نرسیس های خرده بورژوا - منشویک ها، اس ارها و غیر حزبی ها - را تحمیق مینموده و ده ها بار در کلیه انقلابهای همه کشورها آنانرا بیرون انداخته است. تاریخ اینموضوع را ثابت کرده است. واقعیات این مطلب را محقق ساخته است. نرسیس ها یاهه سرائی خواهند کرد. میلیوکف ها و گارد سفیدها عمل خواهند کرد.

«همینقدر باشد که حکومت از بلشویک ها به دیگری منتقل شود، حال فرقی نمیکند که اندکی براست باشد یا اندکی به چپ، بقیه کارها درست خواهد شد» - میلیوکف در این گفته کاملاً محق است. این یک حقیقت طبقاتی است که تمام تاریخ انقلابهای کلیه کشورها و تمام



دوران چند قرنی تاریخ نوین پس از قرون وسطی آنرا تأیید نموده است. مولد خرده پای پراکنده، یعنی دهقان را، از لحاظ اقتصادی و سیاسی یا بورژوازی متحد میکند (تاکنون همواره در دوران سرمایه داری، در کلیه کشورها و در کلیه انقلابهای عصر جدید وضع چنین بوده و در دوران سرمایه داری همواره چنین خواهد بود) و یا پرولتاریا (در مرحله اوج تکامل برخی از انقلابهای کبیر در تاریخ نوین، همواره برای دوران بسیار کوتاهی وضع بشکل نطفه ای چنین بوده است؛ در روسیه طی سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱ نیز بشکل تکامل یافته تری وضع چنین بوده است). در باره شق «ثالث»، در باره «نیروی سوم» فقط نرسیس های خودپسند میتوانند یاوه سرائی و پندار بافی کنند.

بلشویک ها با زحمتی بس عظیم و در مبارزه ای شدید پیشاهنگی از پرولتاریا بوجود آورده اند که توانائی اداره امور را دارد، آنها دیکتاتوری پرولتاریا را بوجود آوردند و آنرا حفظ کردند و تناسب قوای طبقاتی در روسیه پس از واری آن بوسیله تجربه و عمل چهار ساله از روشن هم روشن تر گردید. یک طرف پیشاهنگ پولادین و آبدیده یگانه طبقه انقلابی و طرف دیگر عناصر خرده بورژوای متزلزل و میلیوکف ها، سرمایه داران و ملاکین که در خارجه پنهان شده و از پشتیبانی بورژوازی جهانی برخوردارند. وضع مثل روز روشن است. از هر گونه «چپ و راست حکومت» فقط اینها استفاده میکنند و میتوانند استفاده کنند.

در رساله سال ۱۹۱۸ که ذکر آن رفت، صریحاً از این موضوع سخن گفته میشد: «دشمن عمده» - «عنصر خرده بورژوائی» است. «یا ما وی را تابع کنترل و حساب خود خواهیم نمود و یا اینکه وی ناگزیر و حتماً حکومت کارگری را منقرض خواهند ساخت، همانگونه که ناپلئون ها و کاونیاک ها، که همانا بر روی همین زمینه خرده مالکی سر بلند میکردند، انقلاب را منقرض میساختند. مطلب بدینقرار و فقط بدینقرار است». (از رساله ۵ ماه مه سال ۱۹۱۸، رجوع شود به صفحات قبل).

نیروی ما عبارتست از روشنی و هشیاری کامل در محاسبه کلیه قوای طبقاتی موجود، خواه روسی و خواه بین المللی، و سپس نتیجه حاصله از آن یعنی انرژی آهنین، استواری، قطعیت و بیدریغی در مبارزه. دشمنان ما بسیارند، ولی پراکنده اند و یا میدانند چه میخواهند (مانند همه خرده بورژواها، همه مارتف ها و چرنف ها، همه غیر حزبی ها و همه آنارشیست ها). ولی ما متحدیم - با خودمان بطور مستقیم و با پرولترهای همه کشورها بطور غیر مستقیم؛ ما میدانیم چه میخواهیم. و بدینجهت ما در مقیاس جهانی شکست ناپذیریم، هر چند که این موضوع امکان شکست برخی از انقلابهای پرولتری را برای زمان

معینی نفی نمی‌کند.

بیهوده نیست که کلمه عنصر به خرده بورژوازی اطلاق می‌شود، زیرا این واقعاً هم بیشکل‌ترین، نامعین‌ترین و نامشخصترین پدیده‌ها است. نرسیس‌های خرده بورژوازی چنین می‌پندارند که «اخذ رأی همگانی» طبیعت مولد خرده پا را در دوران سرمایه داری از بین می‌برد، ولی در حقیقت امر اینموضوع به بورژوازی کمک می‌کند تا مولدین خرده پای پراکنده را بوسیله کلیسا، مطبوعات، مدارس، پلیس، ارتش و با هزاران شکل ستمگری اقتصادی بخود تابع سازد. خانه خرابی، احتیاج و وضع شاق موجب نوسان می‌گردد: امروز بسوی بورژوازی و فردا بسوی پرولتاریا. فقط پیشاهنگ آبدیده پرولتاریا قادر است در برابر این نوسانات ایستادگی کند و مقاومت نماید.

حوادث بهار سال ۱۹۲۱ بار دیگر نقش اس ارها و منشویک‌ها را نشان داد: آنها به عنصر متزلزل خرده بورژوائی کمک می‌کنند تا از بلشویک‌ها رم کنند و «چپ و راست رفتن حکومت» را بنفع سرمایه داری و ملاکین عملی سازند. منشویک‌ها و اس ارها اکنون دیگر آموخته اند که چگونه خود را با جامعه «غیر حزبی» بیارینند. این مطلب کاملاً به ثبوت رسیده است. و فقط ابلهان ممکنست اکنون این نکته را نه بینند و درک نکنند که ما نمیتوانیم به تحمیق تن در دهیم. به کنفرانس‌های غیر حزبی نمیتوان بمثابه بت نگریست. این کنفرانسها آنگاه ارزش دارند که بوسیله آنها بتوان به توده هنوز دست نخورده، به قشرهای میلیونها رنجبری که از سیاست کنار افتاده اند، نزدیک شد، ولی این کنفرانسها زیانبخشند هر آینه زمینه را به منشویک‌ها و اس ارها، که خود را به جامعه «غیر حزبی» آراسته اند، بدهند. این اشخاص به شورش‌ها و به گارد سفیدها کمک می‌کنند. جای منشویک‌ها و اس ارها خواه آنها که علنی هستند و خواه آنها که به رنگ غیر حزبی در آمده اند در زندان است (و یا در مجلات منتشره در خارجه، در کنار گارد سفیدهاست؛ ما با میل و رغبت به مارتف امکان دادیم به خارجه برود)، ولی جای آنها در کنفرانس غیر حزبی نیست. میتوان و باید شیوه‌های دیگری برای واری روحیات توده‌ها و نزدیک شدن با آنها یافت. بگذار هر آنکس که خواهان بازی پارلمانتاریسم و مجلس مؤسسان و کنفرانس‌های غیر حزبیست راه خارجه را در پیش گیرد، خواهش می‌کنیم بیزحمت به آنجا تشریف فرما شده نزد مارتف بروید و مناقب «دموکراسی» را امتحان بفرمائید و لطفاً از سربازان ورانگل هم در باره این مناقب کسب اطلاع نمائید. ولی ما حوصله «اپوزیسیون» بازی در «کنفرانسها» را نداریم. ما در محاصره بورژوازی جهانی هستیم که در کمین نشسته و مراقب هر دقیقه تزلزل است تا

«خودمانی‌ها» را باز گرداند و ملاکین و بورژوازی را احیا نماید. ما منشویک‌ها و اس‌ارها را، خواه آنهایی را که آشکارند و خواه آنهایی را که خود را به جامعه «غیر حزبی» آراسته‌اند، در زندان نگاه خواهیم داشت.

ما برای تحکیم بیش از پیش رشته ارتباط خود با توده زحمتکشانی که از لحاظ سیاسی هنوز دست نخورده اند تمام وسائل را بکار خواهیم برد، بجز آن‌سائلی که به منشویک‌ها و اس‌ارها و به تزلزلاتی که بحال میلیوکف سودمند است میدان میدهد. ما بویژه صدها و صدها تن از افراد غیر حزبی را با جدیت تمام به کار در مؤسسات شوروی و در وهله اول به کار اقتصادی جلب خواهیم کرد، ولی غیر حزبی‌های واقعی را که جزو توده و کارگران و دهقانان ساده هستند، نه آنکسانی را که خود را به جامعه غیر حزبی «آراسته‌اند» تا دستورالعمل‌های منشویکی و اس‌اری را که اینقدر بحال میلیوکف سودمند است، یواشکی از روی نت بخوانند. صدها و هزارها غیر حزبی نزد ما کار میکنند که دهها تن از آنها متصدی مقامات بسیار مهم و مسئولیت‌دار هستند. کار آنها را باید بیشتر واری نمود و هزاران تن از زحمتکشان ساده را برای واری جدید بیش از پیش بالا کشید، مورد آزمایش قرار داد و صدها از آنها را بطور سیستماتیک و بلا انحراف بر اساس واری از روی تجربه به مقامات بالاتری ارتقا داد.

کمونستهای ما تاکنون هنوز بحد کافی قادر نیستند وظیفه واقعی خود را در رشته اداره امور درک نمایند: نباید سعی کرد «همه» کارها را بعهده «خود» گرفت و جان کند و فرصت انجام آنها نیافت به ۲۰ کار دست زد و یکی را هم پایان نرساند، بلکه باید کار ده‌ها و صدها دستیار را واری نمود و موجبات واری کار آنها را از پائین یعنی توسط توده واقعی فراهم ساخت؛ باید کار آنکسانی را که دارای معلومات هستند (کارشناسان) و در رشته روبراه کردن اقتصاد بزرگ تجربه دارند (سرمایه‌داران)، هدایت نمود و از آنها تعلیم گرفت. کمونیست عاقل ترسی نخواهد داشت از اینکه از کارشناس نظامی تعلیم بگیرد، گرچه نه دهم کارشناسان نظامی در هر فرصتی مستعد به خیانت هستند. کمونیست عاقل ترسی نخواهد داشت از اینکه از سرمایه‌دار تعلیم بگیرد (اعم از اینکه این سرمایه‌دار، سرمایه‌دار بزرگ دارنده امتیاز باشد یا بازرگان حق‌العمل بگیر و یا سرمایه‌دار خرده پای کئوپراتور و غیره)، گرچه سرمایه‌دار بهتر از کارشناس نظامی نیست. ما دیگر آموخته ایم که چگونه در ارتش سرخ میج کارشناسان نظامی خائن را بگیریم و کارشناسان پاکدامن و با وجدان را تشخیص دهیم و رویهمرفته از هزاران و ده‌ها هزار کارشناس نظامی استفاده کنیم. ما می‌آموزیم که بهمینسان

(بشکل خود ویژه) از مهندسين و آموزگاران نیز استفاده نمائيم - گرچه در اینجا کار را خیلی بدتر از ارتش سرخ انجام ميدهيم (در آنجا دينکين و کلچاک خوب ما را ميتازاندند و وادار ميکردند سريعتر و جدی تر و عميقتر بياموزيم). بياموزيم عين همين کار را هم (باز هم بشکلی خود ویژه) در مورد بازرگانان حق العمل بگير و عاملين خريد که برای دولت کار ميکنند و در مورد سرمايه داران کئوپراتور و کارفرمايان دارنده امتياز و غيره انجام دهيم. بايد بيدرنگ وضع توده کارگران و دهقانان را بهبود بخشيد. ما با جلب نيروهاي جديد، و از آنجمله غير حزيبها به کار مفيد، باين مقصود نائل خواهيم آمد. ماليات جنسی و یک سلسله اقداماتی که با اين امر مربوط است، بدین مقصود کمک خواهد کرد. ما با اين عمل ريشه اقتصادی تزلزلات ناگزير مولدين خرده پا را قطع خواهيم کرد. با تزلزلات سياسی هم که فقط برفع ميليوکف است، بطرزی بی امان مبارزه خواهيم کرد. متزلزلين بسيارند و ما کم هستيم. متزلزلين پراکنده هستند. ما متحديم. متزلزلين از لحاظ اقتصادی استقلال ندارند. پرولتاريا دارای استقلال اقتصادی است. متزلزلين نميدانند چه ميخواهند: هم ميخواهند و هم دلشان غنج ميزند و هم ميليوکف اجازه نميدهد. ولی ما ميدانيم چه ميخواهيم. به همين جهت هم ما پيروز خواهيم شد.

### \* نتیجه

نتيجه گيری کنيم.

ماليات جنسی - انتقال از کمونيسم جنگی به شيوه صحيح سوسياليستی مبادله محصول است.

منتها درجه ويرانی که خشکسالی سال ۱۹۲۰ موجب حدت آن گرديد، اين انتقال را بعلت عدم امکان احیای سريع صنايع بزرگ، ضروری و تأخير ناپذير نموده است.

از اینجا نتيجه ميشود که: بايد مقدم بر هر چیز بوضع دهقانان بهبود بخشيد. وسيله آن:

ماليات جنسی، بسط دامنه گردش کالا بين زراعت و صنايع، بسط صنايع سبک.

گردش کالا آزادی بازرگانی است، سرمايه داری است. اين امر در حدودی برای ما مفيد است که بما کمک ميکند تا عليه پراکندگی مولد خرده پا و تا حدود معينی هم عليه بوروکراتيسم مبارزه نمائيم. حدود آنرا عمل و تجربه معين خواهد کرد. مادامکه پرولتاريا زمام

حکومت را محکم در دست خود دارد، امور حمل و نقل و صنایع بزرگ را محکم در دست دارد، این امر بهیچوجه برای حکومت پرولتری وحشتناک نیست.

مبارزه علیه معامله گری را باید به مبارزه علیه چپاولگری و سرپیچی از نظارت و حساب و کنترل دولتی تبدیل نمود. با چنین کنترلی ما سرمایه داری را، که تا حدود معینی ناگزیر و برای ما ضروریست به مجرای سرمایه داری دولتی سوق میدهیم.

باید ابتکار و بدعت و استقلال سازمانهای محلی را در امر ترغیب گردش کالا بین زراعت و صنایع بطور همه جانبه و مجدانه و بهر قیمتی شده بسط داد، تجربه عملی را در این رشته بررسی نمود و هر قدر ممکنست این کار را متنوع تر ساخت.

باید به صنایع کوچک که احتیاجات زراعت دهقانی را برطرف میسازد و به اعتلاء آن کمک مینماید کمک نمود؛ باید به این صنایع تا حدود معینی از طریق دادن مواد خام دولتی نیز کمک کرد. تبهکارانه تر از هر چیز عاطل گذاردن مواد خام است.

نباید ترسی داشت از اینکه کمونیست ها از کارشناسان بورژوازی و از آنجمله از بازرگانان و سرمایه داران خرده پای کثوپراتور و سرمایه داران «تعلیم بگیرند». باید از آنها بشکلی دیگر ولی در ماهیت امر همانگونه تعلیم بگیریم که از کارشناسان نظامی تعلیم گرفتیم و آموختیم. نتایج «علم آموزی» را فقط باید در تجربه عملی واری نمود: کار خود را بهتر از آنچه که کارشناسان بورژوازی در کنار تو انجام داده اند، انجام بده، با بکار بستن شیوه های گوناگون به اعتلاء زراعت، اعتلاء صنایع و بسط دامنه گردش کالا بین زراعت و صنایع نائل شو. در پرداخت پول «بخاطر علم آموزی» خست نکن: اگر کسب معلومات بنحوی با ثمر انجام گیرد، از پرداخت مبالغ گزاف در راه علم آموزی دریغ نیست.

باید بانواع وسائل به توده زحمتکشان کمک نمود، به آنها نزدیک شد و صدها و هزارها تن از افراد غیر حزبی را از میان این توده برای انجام کارهای اقتصادی بالا کشید. و اما «غیر حزبی ها»ئی را که عملاً همان منشویک ها و اس ارهائی هستند که بلباس مد غیر حزبی کرونشئات در آمده اند \_ باید با مراقبت تمام در زندان نگاهداشت و یا عازم برلن نمود که به نزد مارتف بروند و از کلیه مناقب دموکراسی خالص آزادانه استفاده کنند و با چرنف ها و میلیوکف ها و منشویک های گرجی آزادانه تبادل افکار نمایند.

۲۱ آوریل سال ۱۹۲۱

در ماه مه سال ۱۹۲۱ بصورت جزوه جداگانه ای به چاپ رسید.

## \* توضیحات

(۳۲۰) دهمین کنگره حزب کمونیست (ب) روسیه از ۸ تا ۱۶ مارس سال ۱۹۲۱ در مسکو جریان داشت. در کنگره ۶۹۴ نماینده با رأی قطعی از طرف ۷۳۲۵۲۱ عضو حزب و ۲۹۶ نماینده با رأی مشورتی شرکت داشتند.

کنگره گزارش مربوط به فعالیت سیاسی کمیته مرکزی، گزارش کمیسیون تفتیش، سخنرانی مربوط به وظائف مبرم حزب در رشته مسئله ملی، تبدیل سیستم ضبط مازاد به مالیات جنسی، وحدت حزب و نیز سخنرانی مربوط به انحراف آنارشی - سندیکالیستی و غیره را استماع نمود و مورد مذاکره قرار دارد.

لنین هنگام گشایش کنگره نطقی ایراد نمود و تمام کارهای کنگره را رهبری میکرد. لنین در باره کلیه مسائل اساسی دستور روز کنگره یعنی در باره فعالیت کمیته مرکزی حزب کمونیست (ب) روسیه، در باره تبدیل سیستم ضبط مازاد به مالیات جنسی و در باره وحدت حزب و انحراف آنارشی - سندیکالیستی گزارش داد و در باره هر یک از این مسائل پایانسخنی ایراد نمود. لنین همچنین در باره اتحادیه های کارگری، در باره سوخت و نیز بهنگام پایان کنگره نطقهایی ایراد نمود. این طرحهای اولیه قطعنامه های مربوط به: کئوپراسیون، بهبود وضع کارگران و دهقانان محتاج، وحدت حزب و در باره انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی در حزب ما، تهیه کرد.

کنگره نتایج مباحثات مربوط به اتحادیه ها را تلخیص نمود و پلاتفرم لنینی را باکثرت غالب آراء پذیرفت. کنگره قطعنامه های پیشنهادی لنین را «در باره وحدت حزب» و «در باره انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی در حزب ما» تصویب نمود. کنگره تبلیغ ایده انحراف آنارشی - سندیکالیستی را با عضویت حزب کمونیست نارسا شمرد. کنگره در باره تبدیل سیستم ضبط مازاد به مالیات جنسی و در باره انتقال به سیاست اقتصادی نوین تصمیماتی اتخاذ نمود.

(۳۲۱) «اپوزیسیون کارگری» - گروه ضد حزبی آنارشی - سندیکالیستی تحت رهبری شلیاپنیکف، مدودیف و دیگران. این گروه در نیمه دوم سال ۱۹۲۰ پدید آمد و برضد خط مشی لنینی حزب مبارزه میکرد. دهمین کنگره حزب کمونیست (ب) روسیه «اپوزیسیون کارگری» را تقبیح نمود و تبلیغ ایده انحراف آنارشی سندیکالیستی را با عضویت حزب

کمونیست ناساز شمرد.

(۳۲۲) منظور گروه ضد حزبی «مرکزیت دموکراتیک» (دسیستها) است که ساپرونف، اوسینسکی و دیگران در رأس آن بودند. این گروه در دوران کمونیسم جنگی پدید آمد. دسیستها نقش رهبری کننده حزب را در شوراها و اتحادیه ها نفی میکردند و علیه یکتا رئیسی و مسئولیت شخصی رؤسا در صنایع، علیه خط مشی لنینی در مسائل تشکیلاتی مبارزه میکردند و خواستار آزادی فراکسیون و دسته بندی در حزب بودند. کنگره های نهم و دهم حزب، دسیستها را بعنوان گروه حزبی تقبیح نمودند.

(۳۲۳) منظور لنین شورش ضد انقلابی کرونشتات است که در ۲۸ فوریه سال ۱۹۲۱ آغاز گردید. کنگره دهم ۳۰۰ تن از نمایندگان خود را تحت ریاست ک. ی. وروشیلف برای ازبین بردن توطئه فرستاد. در ۱۸ ماه مارس توطئه بکلی از بین برده شد.

(۳۲۴) بنابر تصمیم دهمین کنگره حزب کمونیست (ب) روسیه ماده هفتم قطعنامه در باره وحدت حزب در آنموقع منتشر نشد. در کنفرانس سیزدهم حزب کمونیست (ب) روسیه در ژانویه سال ۱۹۲۴ تصمیم به انتشار این ماده گرفته شد.

(۳۲۵) آبلومف — نام ملاک روس در رومان گونچارف، نویسنده روس. این کتاب بهمین نام موسومست. نام آبلومف مترادف کهنه پرستی، و لختی و خمودگی است.

(۳۲۶) انترناسیونال دو و نیم — در فوریه سال ۱۹۲۱ در وین در کنفرانس احزاب و گروه های سانتریستی که تحت فشار توده های کارگر دارای روح انقلابی موقتاً از انترناسیونال دوم خارج شده بودند، تأسیس گردید. انترناسیونال دو و نیم در سال ۱۹۲۳ مجدداً به انترناسیونال دوم پیوست.

﴿ادامه دارد﴾